

یغما

سال دهم

شماره هفتم

مهرماه ۱۳۴۶

جمادی الاخر - رجب ۱۳۸۷

شماره مسلسل ۲۳۱

فهرست مندرجات

صفحه :

منوچهری دامغانی :	آبان ماه ۳۳۷
استاد عبدالجی حبیبی :	تاریخچه نسخه های خطی ۴۳۸
پژمان بختیاری :	زن ۳۴۶
دکتر حریری :	بیاد دکتر شادمان ۳۴۷
دکتر باستانی :	جزر و مد سیاست اقتصادی ۳۵۱
قمر نشأت :	دوازده سال در قاهره ۳۶۰
دکتر محمد سیاسی :	آتشکده خاموش ۳۶۴
ایرج افشار :	بیاض خطی ۳۶۵
احمد احمدی :	مشکلات هند ۳۷۴
دکتر افشار :	جهان نو ۳۸۱
حمید یغمائی :	جشن هنر شیراز ۳۸۳
دکتر هراوند قوکیان :	جنون الکلی ۳۸۹

یغما

سال بیستم

شماره هفتم

مهرماه ۱۳۴۶

جمادی الاخر - رجب ۱۳۸۷

شماره مسلسل ۲۳۱

فهرست مندرجات

صفحه :

منوچهری دامغانی :	آبان ماه	۳۳۷
استاد عبدالجی حبیبی :	تاریخچه نسخه های خطی	۴۳۸
پژمان بختیاری :	زن	۳۴۶
دکتر حریری :	بیاد دکتر شادمان	۳۴۷
دکتر باستانی :	جزر و مد سیاست اقتصادی	۳۵۱
قمر نشأت :	دوازده سال در قاهره	۳۶۰
دکتر محمد سیاسی :	آتشکده خاموش	۳۶۴
ایرج افشار :	بیاض خطی	۳۶۵
احمد احمدی :	مشکلات هند	۳۷۴
دکتر افشار :	جهان نو	۳۸۱
حبیب یغمائی :	جشن هنر شیراز	۳۸۳
دکتر هرازد قوکاسیان :	جنون الکلی	۳۸۹

زبانم و ادبیات فارسی

علم در ایلات

یواقیت العلوم و دراری النجوم

بصیح

محمد تقی دانش پژوه
دارت ایلات و فنون مختلف از قرن هشتم

وزن شعر فارسی

از

دکتر پروین نائل خانلری

تحقیق انتقاد و عروض فارسی



بنیاد فرهنگ ایران

مشرکت

علم در ایلات

فرهنگ عربی و فارسی

الاسامی فی الاسامی

از

شمس الدین ابوالفتح احمد بن محمد میدانی

چاپ عکس از نسخه محفوظ در ترکیه

ترجمه میزان الحکمه

از

عبدالرحمن خازنی

متن علم فقه و شناخت اوزان و مقیاس

پهلوی

شماره مسلسل ۲۳۱

سال بیستم

مهرماه ۱۳۴۶

شماره هفتم

آبان ماه *

آب انگور بیارید که آبان ماه است کار یکرویه بکام دل شاهنشاه است
وقت منظر شد و وقت طرب خرگاه است دست تابستان از روی زمین کوتاه است
آب انگور خزانی را خوردن ، گاهست
که کس امسال نکرده است مرا و را طلبی...

تاجه‌بان باشد خسرو سلامت ماناد ایزد از ملکیت او چشم بدان دور کناد
تن او تازه جوان باد و دلش خرم و شاد پیشه او طرب و مذهب او دانش و داد
دشمن و دوست بکام دل این خسرو باد
مرساناد خداوند برویش تعبـی **

* به مناسبت تاج گذاری شاهنشاه محمد رضا شاه پهلوی (آریامهر) و شهبانو سیده فرح پهلوی مادر ولیعهد شاهنشاهی به عنوان نیابت سلطنت، بتاريخ چهارم آبان ماه یکهزار و سیصد و چهل و شش هجری شمسی مطابق با بیست و یکم رجب ۱۳۸۷ قمری مطابق ۱۲۶ اکتبر ۱۹۶۷ میلادی.
** بنداول و آخر مسمطی بدیع از منوچهری دامغانی است ، و همه مسمط را در دیوان شاعر باید دید .

تاریخچه نسخه‌های خطی افغانستان و احیای متون آن

دانشمند گرامی مدیر مجله وزین یغما !

این خطابه را در سمینار کتب خطی که در کابل تشکیل شده بود ، و نمایندگان ۱۲ مملکت آسیائی و دیگران در آن اشتراک کردند ، خواندم و برای نشر به آن مجله عزیز فرستادم .

درین سمینار که بنده کرسی ریاست آنرا داشتم ، اکثر مطالب راجع به حفظ کتب خطی منظور و در قطعنامه آخر سمینار جای داده شد . امید است نشر این خطابه برای خوانندگان گرامی یغما خالی از دلچسپی نباشد .

عبدالحی حبیبی

رئیس انجمن تاریخ افغانستان

استاد عبدالحی حبیبی - کابل

قدیم‌ترین نسخه‌های خطی دوره اسلامی افغانستان و سرزمین‌های مجاور آن که در زبانهای عربی و دری موجودند ، مربوطند بدوره بیکه رسم الخط کوفی درین سرزمین با فرهنگ عربی و دین اسلام بعد از قرن اول هجری رواج یافته بود .

در عصر پیش از اسلام عربها خطی داشتند ، که با قلم نبطی شباهتی داشت و از همین خط بعدها رسم الخط کوفی بمیان آمد که قدیم‌ترین نمونه‌های این خط منبع قلم کوفی را در نقش زبد نزدیک دریای فرات یافته‌اند ، و تاریخ آن ۵۱۱ م است و پس از آن نقش حران کوهسار جنوب شام بر دروازه دیرست که در سنه ۵۶۸ م بهمین رسم الخط پیش از رواج کوفی نوشته شده است ، و علما گویند که نشئت این خط هم در اواسط قرن ششم میلادی است . و بعد ازین در خلال سالیان ظهور اسلام خط عربی نشو و نما یافته ، که پس ازین بخط کوفی مشهور شده است ، و قدیم‌ترین نمونه این خط نوشته سنگ قبرست که در مصر پیدا شده ، و در جمادی الاخری سنه ۳۱ ه آنرا نوشته‌اند ، و بعد ازین کتیبه قبه صخره بیت مقدس در سنه ۷۲ ه کتابت شده است . ۱ در دوره قبل از اسلام در افغانستان رسم الخطهای مختلف خروشتهی - یونانی - آرامی سره داناگری - پهلوی - اوستا و غیره رواج داشت ، ولی فتح عرب تمام آن رسوم قدیمه را از بین برد ، و در نصف اول قرن اول هجری رسم الخط کوفی با وضع ساده ابتدائی خود بمدد علم و فکر اسلامی جای آنرا گرفت و مامی بینیم که در آغاز قرن دوم هجری این رسم الخط کوفی به شرق افغانستان یعنی وادی سندهم رسیده بود ، چنانچه سنگ نبشته‌های مسجد بمپور سند مربوط سال ۱۰۷ ه و ۲۹۴ ه بخطوط نسبتاً مذهب کوفی اخیراً کشف شد ، و هم در وادی توجی وزیرستان متصل سرحد افغانستان سنگ نبشته سال ۲۴۳ ه بدست آمده که بدو خط کوفی و سره داناگری سنسکریت است ، و از این برمی آید که فرهنگ قدیم توأم با آثار ثقافت عربی

۱- تاریخ اللغات السامیه از دکتور اسرائیل و لفسون ۱۹۱ بیعد طبع قاهره ۱۹۲۹ م

در قرن سوم هجری هم درین سرزمین موجود بود .

رسم الخط کوفی در نوشته‌های عربی و در قرن سوم و چهارم هجری رواج کامل یافت و مامی بینیم که قدیمترین نسخ خطی در خراسان بهمین رسم الخط نوشته شده ، و آنچه از نسخه‌های قدیمتر دری تا کنون مکشوفند ، همه نوشته و تألیف مردم این سرزمین اند: مثلاً کتاب الابنیه عق حقایق الادویه تألیف ابومنصور هروی است که تا کنون کتاب کهن تردری خطی مکشوف دنیا شمرده شده ، و اینک در کتابخانه و یانا موجود است ، که آنرا حکیم اسدی طوسی در سنه ۴۴۷ هـ نوشته است . کتاب دوم خطی دری هم به سرزمین شمال خراسان تعلق دارد که در ۲۴ شوال سنه ۴۷۳ هـ بیست و شش سال بعد از نسخه کتاب الابنیه کتابت شده و جلد سوم شرح دری کتاب التعرف فی مذهب التصوف ابوبکر کلاباذی بخاری متوفی ۳۸۰ هـ است که امام اجل زاهد فقیه ابوابراهیم اسماعیل مستملی بخاری (متوفی ۴۳۴ هـ) باهمان دری روان و شیرین اواخر عهد سامانی کرده است ، و نسخه منحصر بفرد آن در کابل بود ، و متأسفانه این کتاب کهن تر دوم مکشوف مخطوطات دری اکنون بیرون رفته و در موزه کراچی موجود است . (۱)

نسخه خطی سوم کهن تردری همان هدایة المتعلمین ابوبکر ربیع بن احمد بخاری است که در سنه ۴۷۸ هـ نوشته شده و در کتابخانه بود لیان آکسفورد موجود و خط آن بسیار شبیه به نسخه دوم است ، و آنچه بعضی مؤلفان ایرانی (۲) این نسخه را کتاب دوم کهن تر مخطوط دری بعد از کتاب الابنیه شمرده اند سهواست ، و من درین باره مقالاتی را در ارمان علم طبع لاهور (ص ۵۱ بعد) در سنه ۱۹۵۵ م نوشته بودم . (۳)

مراد ازین تذکر اینست که خط کوفی در مخطوطات دری از مدت يك هزار سال بدینطرف رواج داشته و کهنترین آثار مکشوف مخطوط دری نیز در خراسان و حواشی آن بوجود آمده و سه نمونه قدیم آن اکنون هم باقی مانده اند ، و این خود آشکارا می‌سازد که سرزمین خراسان مدتی پرورشگاه نسخه‌نویسی قدیم زبان دری و رسم الخط کوفی بود ، که در قرون ما بعد این رسم الخط به انواع خطوط دیگر مانند نسخ و ثلث و تعلیق و رقاع و نستعلیق و شکست و غیره تبدیل و متفرع شده است .

داستان نسخ خطی خراسان و ضیاع آن مانند سرنوشت شهرهای آن خیلی ملال آور و حسرت‌انگیز است . باین معنی که در دوره‌های مشعشع نضج و درخشانی تمدن و فرهنگ خراسانی اسلامی ، یعنی عصر سامانیان و غزنویان و غوریان درین سرزمین بسا شهکارهای ادبی و هنری و مکاتب ادب و هنر بوجود آمده بودند . و کتابخانه‌های نسا بور - مرو - هرات - بلخ - بامیان - بخارا و غیره از نسخ فراوان خطی عربی - دری پر بود . ولی فتنه‌های تمدن سوزینماهای

- ۱ - درباره کتاب شرح تعرف استاد مجتبی مینوی در مجلد دوم یغما سال ۱۳۲۸ صفحه ۴۰۵ مقالاتی مفصل و ممتع نوشته‌اند با تحقیقی و دقتی عمیق . (مجله یغما) ۲ - مانند دکتر جلال متینی در مقدمه هدایة المتعلمین ص ۴۶ و ایرج افشار در سیر کتاب در ایران ص ۱۹ .
- ۳ - درباره کتاب هدایة المتعلمین استاد مجتبی مینوی مقاله‌ای محققانه و دقیق در مجلد سوم یغما (اسفندماه ۱۳۲۹) نوشته‌اند با نمونه‌ای از خط قدیمترین نسخه آن . تاریخ کتابت مقاله استاد مینوی پنج سال پیشتر از تاریخ کتابت مقاله استاد حبیبی است . (مجله یغما)

اقوام خانه بدوش غز و سلاجقه و بالاخره چنگیزیان منگولی این خزاین علم و هنر را طوری از بین برد که اثری از آن باقی نماند، و حتی از شاهکار مشهور فردوسی که لابد در خراسان خوانندگان فراوان داشت، اکنون نسخه‌ی خطی قبل از منقول باقی نمانده است. و همچنین از کتاب تاریخ بیهقی جز قسمت کوچک آن در دست نیست. و کتاب جغرافی ابو عبدالله جیهانی وزیر سامانیان که محمد بن احمد بشاری نویسنده احسن التقاسیم پیش از ۳۷۵ هـ، در عصر امیر نوح بن منصور سامانی هفت جلد آن را در کتابخانه عضدالدوله، و همچنین مختصری از آن را در نساپور دیده بود، اکنون بکلی از بین رفته و مفقود الاثر است. کتاب مقامات بونصر مشکان صاحب دیوان رسالت دربار سلطان محمود و مسعود که محمد عوفی آن را در جوامع الحکایات بنام «مقامات بونصر» یاد میکند، و علماء درباره آن شك و شبهتی داشته‌اند^۱ به تصریح تاریخ منظم زجاجی (نسخه خطی پشاور) فروتر از ده جلد بود، که این کتاب نفیس تاریخی هم اکنون بکلی معدوم است.

یا قوت حموی که در سنه ۶۱۶ هـ حضرت مرو شاهجان پایتخت خراسان را دیده بود، ده کتب خانه بزرگ را درین شهر نام می‌برد، که از آن جمله کتابخانه عزیزیه در جامع شهر واقع و دارای ۱۲ هزار کتاب بود که مؤسس آن عزیزالدین عتیق مرد میوه فروش مروی باشد. یا قوت گوید: کتابهای این خزاین به سهولت مورد دسترس بود و من همواره دو صد جلد آن را بدون رهن بمنزل خود می‌آوردم و از آن سودها می‌بردم، و حتی درین عالم کتاب، شهر و دیار و خانواده و فرزندان خود را فراموش کردم.^۲

فتنه چنگیز تمام این مخازن فرهنگ و دانش را با شهرهای بزرگ متمدن خراسان چنان از بین برد، که بقول منهاج سراج در برخی شهرها دیواری نماند و متنفسی را از انسان و حیوان باقی نگذاشتند. چون مردم این سرزمین همواره خلاق مدنیت و فرهنگ بودند، دو صد سال از آن فتنه نگذشته بود، که با زهرات و سمرقند و بخارا و دیگر بلاد خراسان مراکز پرورش هنر و کتاب نویسی و کتاب آرایی شدند، و در دوره تیموریان هرات شهرکاهائی در هنر خط و میناتور و تذهیب و تجلید کتب بوجود آمد، که تاکنون هم از بهترین کتب خطی دنیا محسوبند. مثلاً به اتفاق هنرشناسان نسخه شاهنامه بایسنقری که در سنه ۸۲۳ هـ ۱۴۹۲ م در هرات بخط جعفر بایسنقری نوشته شده، از گرانبها ترین کتب دنیا است، که اکنون در موزه گلستان تهران موجود است. این کتاب نفیس ۲۲ میناتور مکتب نقاشی هرات و تذهیب و تزیین بسیار عالی نظرربای حیرت آوری با بهترین کاغذ و صجافی و وقایه و شیرازه بندی دارد، و از عالیتین کتابهایی است که تاکنون در تاریخ بشر ساخته شده است.^۳

با سقوط دولت تیموریان هرات بقیة السیف شهزادگان و رجال هنر دوست هرات با عده‌ای از هنریندان و شاعران و دانشمندان و خطاطان و نقاشان و رجالیکه حامل خزاین نفیس کتب خطی بودند، به سندوهند و بخارا و دولت عثمانی ترکی روی آوردند که بقایای این آثار هنری و کتب خطی منقول اکنون در کتابخانه های هند - شوروی - ایران - ترکیه - لندن - قاهره و دیگر بلاد جهان محفوظند، و مقدار بسیار کمی در افغانستان باقی مانده‌اند. و اگر توجهی به فراهمی و نگهداری آن نشود، این میراثهای گرانبها عنقریب از مملکت

۱ - رجوع به سبک شناسی بهار ۲ - ۶۷ ۲ - معجم البلدان ۵ - ۱۱۴

۳ - راهنمای صنایع اسلامی ۸۳ و میراث ایران ۲۴۵

خارج کرده خواهند شد ، و این خسارت عظیمی باشد که از ناحیت فرهنگ و کلتور متحمل می‌شویم ، و تلافی آن هم در آینده بکلی ناممکن است . زیرا که هر کسی که آنرا بدست آورد چنین نفایس را به بهایی باز نفروشد ، و مانند حرزجانش نگهدارند .

نسخه های خطی که از نظر تاریخ و فرهنگ جزو مهم میراث عظیم کلتوری ما اند ، به لحاظ ارزش علمی - ادبی - فرهنگی - تاریخی آن به چند قسمت مهم بخش کرده می‌توانیم ، که در سطور ذیل به موارد استفاده از آن هم اشارت می‌رود :

۱- از نظر هنر :

برخی از نسخه های خطی صرف از نظر هنر و آرت بهائی دارند ، باین معنی که متن آن جداگانه در دست است و نادر و نایاب نیست و بارها چاپ هم شده ، ولی نسخه خطی آن از چندین نقطه نظر ارزشی دارد : گل کاری - جداول - تذهیب - میناتور - نقاشی - کاغذ - خط - استعمال رنگها - سیاهی - تزئینات و غیره .

مثلاً نسخ خطی قرآن که متن آن نایاب نیست ، ولی هر نسخه خطی آن بیکی از لحاظ های فوق دارای اهمیت است ، زیرا این نسخ متبرک را همواره عقیده با خط خوش بر کاغذ نفیس - با نقاشی و تزئینات برگ و گل به سیاهی و رنگهای دلچسپ می‌نوشتند ، و قرآنهایی که در عصر پیش از مغول نوشته شده اند ، از نظر تحول خط و نقاشی اهمیت فراوان دارند ، و گاهی برخی نسخ و تفسیر های آن برای شاهان و حکمرانان نوشته شده که ازین نقطه نظر هم دارای بهائی اند ، مانند تفسیر دری موزه ایران باستان که در ۵۸۴ برای مطالعه غیاث الدین محمد بن سام غوری پادشاه افغانستان نوشته شده ، و یا نسخه های قرآن که بران برخی عهدنامه ها را نوشته اند ، و از جمله نسخه بیست در کتابخانه کابل که هم از حیث خط و تذهیب ارزنده است و هم بر ورق اول آن عهدنامه شاه شجاع الملک با سید خداداد خان و تعهد محمد اکرم خان وزیر با حقداد خان بارکزی نوشته شده ، و از نظر تاریخ افغانستان اهمیتی دارند . در کتابخانه عامه کابل هم نسخ گرانها ازین قبیل موجود است ، مانند کلیات بیدل به خط و تذهیب و نقاشی سردار غلام محمد خان طرزی قندهاری ، یا نسخه بوستان به خط میرعماد نستعلیق نویس معروف و همچنین است مجموعه های خطوط میر عبدالرحمن هروی و سید عطا محمد شاه قندهاری و نسخه های دیوان جامی و امیر علی شیر نوایی و سلطان حسین بایقرا که خطاطان معروف و اساتید هرات نوشته و نقاشان و مذهبیان نامی مکتب هرات بران کار کرده اند و در موزیم های دنیا موجودند . و همین چند ماه قبل يك نسخه منطق الطیر عطار با چندین میناتور مکتب هرات که از کتب خانه امیر عبدالرحمن خان بود ، در لندن به ۱۸ هزار پوند فروخته شد .

۲- نسخه هایی که متن آن بهادارد :

برخی از نسخه های خطی موجودند که از نظر هنر و خط چندان جالب نبوده ، ولی موضوع آنرا از دو لحاظ مطالعه کرده می‌توانیم :

اولاً مسایل علمی و فلسفی که از نظر تاریخ فکر و کلتور معنوی مردم مهم اند . مثل

تاریخ - اجتماع - سیر علوم - ارتقای فکری - ابتکارهای علمی و فکری وضع عقاید و افکار و غیره .

ثانیاً : تاریخ نظم و نشر و لغت و سبکهای تاریخی زبان - نکات گرامری و فصاحت و بلاغت - خصوصیات لهجه مقامی و تعابیر و اداهای خاص مردم مناطق خاصه . مثلاً نسخه های خطی تاریخ بیهقی - تاریخ هرات - زین الاخبار گردیزی - طبقات الصوفیه خواجه انصاری هروی - آداب الحرب والشجاعة فخر مدبر ، و آثار گرانبهای البیرونی و صوفیان و حتی برخی از کتب تحقیقی دانشمندان متأخر مانند مغنم و ریاض المهند سین و لسان المیزان و دیگر آثار علامه حبیب الله محقق قندهاری و دیگر علماء ، منبع فواید گوناگان اند که احیاء و نشر آن کار دانشمندان محقق و بصیر است .

این نسخه ها ولو با خط بد و صورتی عاری از تزئینات ظاهری بدست آیند ، وجود آنها نزد ارباب علم مانند طلای نابست . برای مثال باید گفت که طبقات الصوفیه خواجه هرات علاوه بر ارزش فکری و صوفیانه بهای هنگفت ادبی نیز دارد ، و مخزن گرانبهایست از لغات و کلمات و تعابیر و اداهای زبان دری که در قرن پنجم در هرات و خراسان رواج داشت و هکذا تاریخ بیهقی هم وضع اجتماعی مردم و دربار و سیاست عصر را روشن می سازد ، و هم نمونه ارجمند است از نثر فصیح دری قرن پنجم - هکذا نسخه واحده خیرالبیان بایزید پیرروشان که در المانست ، و نسخه دیگر خطی پشتو بهمان سبک و لهجه که در قندهار است از مغنمات آثار قدیم پشتواند .

ثالثاً گاهی نسخه هایی خطی بسیار زیبایی منقش و مجدول نفیس بنظر می آیند ، که در عین حال ارزش معنوی هم دارند و مزایای صوری و معنوی دران موجود است . مثلاً نسخ خطی بسیار خوشخط و مذهب منقوشی که انواع هنر در ترتیب آن بکار رفته ، و متن آن تفسیر است یا طب یا گیاه شناسی یا ادب و تاریخ . نسخه های شاهنامه که دارای الوان و نقوش و تصاویر و مزایای صوری اند ، هر یکی در ترتیب متن جامع انتقادی این شهکار ادب و حماسه بکار می آیند . و همچنین نسخه های تفاسیر دری قرآنی که با خطوط و تزئینات بسیار دل انگیز نوشته شده اند ، و انواع هنر انسانی را در ترتیب آنها بکار برده اند ، متن آن هم از نظر ادب - گرامر - بدیع و بیان و تعابیر خاصه و استعمال لغات همواره مورد استفاده و تحقیق دانشمندان خواهد بود . که ازین جمله نسخ خطی ترجمه تفسیر طبری - تفسیر سورآبادی - تاج التراجم - جزوه تفسیر قدیم کیمبرج - و دیگر تفاسیر دری بهترین منابع سبک شناسی و نکات دستوری و دیگر منافع لسانی و بیانی اند . و هم ازین جمله اند تذکره الحالین تحریر ۵۷۵ و مجموعه متون مهم نایاب طبی مشتمل بر اعمار و العقاقیر المفردة و المركبة زهراوی اندلسی ، و تقویم الادویه المفردة از طبیب ابوالعلائ و غیره که در کتابخانه بالاماری پشاور موجود بودند .

۴ - نسخه های منحصر بفرد و طرز ترتیب آن :

نسخه هایی که متن آن جای دیگر کشف نشده و منحصر بفرد اند ، درخور توجه فراوان باشند ، زیرا متن واحد و لواز نظر محاسن صوری ارزنده نباشد ، مگر به لحاظ موضوع و محتوا دارای ارزش است .

نسخه های مکرر را در حین ترتیب متن انتقادی آن برای تصحیح بکار می برند ، و نسخه بدل های آنرا در پاورقی می دهند و صورت اصح و متقن يك پارچه مختلف را در متن می گذارند ، و اختلافات نسخ را به حاشیه می برند ، ولی این ترتیب در متن واحد منحصر بفرد دست نمیدهد ، و باید خود صورت متن را مورد تحقیق قرار داد .

چون اغلب نسخ خطی را کاتبان جاهل یا خوشنویسان نا آشنا بموضوع کتاب می نوشته اند بنا برین گاهی در متن سهوهای فاحش روی داده و حتی سقطات و اضافاتی هم در آن واقع شده است . گاهی کاتب اشتباه کرده و بزم را نرم نوشته و حتی عادت نداشته که کلمات را نقطه گذاری بجایی نماید ، و بنا برین در متن واحد تحریفات غیر ارادی کاتبان دخیل است ، و حتی نسخه های خطی را دیده ام که کاتب آن صرف نقاش حروف بوده و ابداً زبانرا نمیدانسته است . و این نوع نسخ در هند فراوانند ، که اشخاص خوش نویس اما جاهل بزبان نوشته اند ، مثل نسخه طبقات ناصری پوهنتون پنجاب که نویسنده آن خدا را هم نمی شناخت و در اکثر موارد آنرا (جدا) می نوشت .

اما گاهی کاتب اراده تحریفی را در متن وارد کرده و بزعم خود کلمه یی را کشیده و کلمه دیگری را بجای آن نشانده است که درین صورت اولاً ذوق کاتب از قریحه مؤلف کتاب والاتر و رساتر نبوده ، و اگر هم باشد ، ذوق او به لحاظ حفظ امانت مدار اعتبار نتواند بود .

بهر صورت اگر در پیش محقق که متن انتقادی کتاب خطی را برای چاپ ترتیب میکند چند نسخه موجود باشد سهولت میتواند از بین اختلاف متن چند نسخه ، آنچه بنظرش موثوق و صحیح تر برسد صورت آنرا در متن گذارد ، و باقی نسخه بدل ها را در پاورقی جای دهد . ولی در نسخه واحد اگر متن مورد دستبرد کاتب گشته باشد ، در اینجا وظیفه ترتیب کننده متن دشوارتر است ، و باید حتی المقدور بکوشد که بمدد کتب دیگر موضوع را حل نماید ، و دلایل خود را هم در پاورقی بگنجاند ، و اگر این کار ممکن نشد ، و حل جملات یا کلمات مبهم در کتب و متون دیگر مربوط به همان فن یافته نتوانستند ، آنگاه در پاورقی رای خود را می نویسند ، و یا اصل متن نسخه واحد را نقل کرده به گذاشتن علامت استفهام بین قوسین یا « کذا فی الاصل » و غیره ابهام آنرا نشان میدهند .

در ترتیب نسخه های منحصر بفرد دقت و تحقیق فراوان لازم است و باید هر کلمه آنرا از روی استعمال بموقع و وضوح مطلب و تلازم بالفاظ وارده در آن متن ، و هم از نظر سبك شناسی و رواج مسالك ادبی همان عصر مورد غور قرار داد . و اگر پیش مرتب نقاد و بصیر دانشمند دلیلی ادبی یا تاریخی یافتنی برای تبدیل کلمه یی بکلمه دیگر موجود باشد باید آنرا در پاورقی شرح دهد .

مثلاً نسخه خطی زین الاخبار گردیزی که از روی دومتن خطی کتب خانهای کمبریج و اکسفورد ترتیب کرده ام ، این نسخه در حقیقت واحد است ، زیرا نسخه اکسفورد فقط نقل نسخه اول است ، و بنا برین برای حل مشکلات فراوانی که درین کتابست بمتونی که مأخذو مدرک خود گردیزی بود رجوع کردم ، و سهوها و فرو گذاشت ها و سقطات ارادی و غیر ارادی کاتبان و نواقص این نسخه خطی را از روی همان متون تکمیل یا تصحیح نمودم که عنقریب بطبع سپرده میشود .

آفات وارده بر نسخ خطی واحد متعدد است : جهل کاتب - تعصبات خاص فرقوی - نامساعد بودن اقلیم و هوا - هجوم حشرات و کرمهای دشمن کتاب - نادانی مالک کتاب که با چاقوی جهالت و ستم تصاویر کتاب را می تراشد ، و یا به نظر خاص تعصب با نام یکی بذوق و عقیده خود علیه السلام و رحمه الله و یا دیگری لعنه الله و غیره می نویسد ، و حتی گاهی مطلبی را مسخ نموده و عامداً و قاصداً در آن تصرف ناجایز می نماید . در چنین موارد اگر نسخ متعددی از همان متن در دست باشد کار مدقق آسانست و میتواند متن دست ناخورده آفت نزده بی را تشخیص کند . ولی در نسخه واحد چنین انتخاب انتقادی دشوار است . جز اینکه مدقق موارد مشبوه را در پاورقی با نظر انتقادی خویش نشان دهد .

در اینجا مثالی چند از نسخه زین الاخبار گردیزی که بطبع مهیا شده می آورم : گردیزی در شرح روزهای اسلامی گوید : که روز ۱۱ ذیحجه **رایوم القر** گویند ، این نام در هر دو نسخه یوم القر نوشته شده که من آنرا به یوم القر تصحیح کردم ، زیرا البیرونی در آثار الباقیه گوید : « یوم القر ، لان الناس يستقرون فيه بمنی » (ص ۳۳۴) .

در شرح حال منصور عباسی می نویسد : و گرد اندر گرد کوفه او دیوار کشید و مال آن بر اهل شهرها جبايت کرد . این کلمه در هر دو نسخه خطی حنايت است که طابع این فصل ، آنرا بارها جنایت خوانده و طبع کرده ، در حالیکه اصل آن جبايت است که در عربی جبی المال آمده و مراد از آن وضع خراج باشد .

همچنین گردیزی در شرح حال مأمون گوید که حسن بن سهل نام ابوسرایا را از دفتر لشکر کشید و این مطلب را چنین افاده میکند : « و حسن بن سهل به «آمار مرد انگارش» نام او بیفکنند » در هر دو نسخه این اصطلاح لشکری : بدار مرد انگارشی نوشته شده ، که مرحوم سعید نفیسی آنرا بدار خرد انگارشی طبع کرده و یکی ازین صور معنی ندارد . و من این کلمه را به «آمار مرد انگارش» تصحیح کردم زیرا الیعقوبی در تاریخ خود (۷۷۷/۱) صاحب دیوان را «المرد مار» و خوارزمی هم آمار دبهیر (دبیر مالیات) و گنز آمار دبهیر (دبیر خزانه) و غیره می نویسد (مفاتیح العلوم) - و بدین سند «آمار مرد انگارش» صحیح تر خواهد بود یعنی دفتر مرد شمار ، که همین وجه را من با قید احتیاط بر حاشیت همین مبحث نوشته ام .

۵- نسخه های خطی :

نسخه هایی موجودند که بارها طبع شده و یا متون مخلوط و محدث متعدد آن باقی اند ولی ارزش نسخه اصیل کهن سال آن بجاست . زیرا گاهی ارباب تصوف و تلقین متون دری قدیمی را که بزبان کهن مطابق دساتیر ادبی عصرهای گذشته نوشته شده ، و بعد از چند قرن فهم مطالب آن بر مردم دشوار بود ، بزبان مروج عصر خود در می آوردند ، و بدین صورت متن قدیم متروک می ماند ، و آنچه بقول جامی «بزبان متعارف روزگار» در آمده بود در واج و مقبولی می یافت .

صوفیان این کار را جایز می دانستند زیرا مراد ایشان از مطالعة يك متن ، جنبه تلقین و تأثیر روحی آن بود و با سبك ادبی آن کاری نداشتند . مثلاً کتابی بنام سواد اعظم در عربی تألیف اسحق بن محمد مشهور به حکیم سمرقندی در حدود ۲۹۰ هـ مشتمل بر عقاید اهل سنت موجود بود و این کتاب در حدود ۳۷۰ هـ به خواست امیر خراسان نوح بن منصور بزبان دری

دوره سامانی ترجمه شد، که مقارن ترجمه تفسیر و تاریخ طبری از مهم‌ترین و کهن‌ترین متون زبان دری بشمار می‌آید، ولی خواجه محمد پارسا مرد صوفی قرن هشتم که در بلخ مدفون است در سنه ۷۹۵ هـ این متن کهن اصیل را مورد دستبرد قرار داده و از آن رسایلی را در شرح عقاید اهل سنت ساخت، و آن متن قدیم را بزبان و متعارف روزگار، خویش درآورد، و اکنون که من نسخه بسیار نادر و شاید منحصر بفرد اصیل دوره سامانی آنرا یافته‌ام ثابت شد که بین دو متن قدیم و جدید خواجه پارسا از نظر ادبی و سبک‌شناسی تفاوت فراوانی موجود است و بنابراین ارزش متن کهن آن با وجودیکه مطالب و محتوای آنرا خواجه پارسا برداشته بجای خود باقی است و پیداشدن متن اصیل دری آن از مفتنمات روزگار است.

مثال دوم این گونه تحریف و دستبرد همان شرح تعرف مستملی بخاری است که ذکر آن پیشتر کرده شد و نمونه دیگر این کار تصرف مولانا جامی در متن طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری است که کتاب تفحات الانس از آن بوجود آمده و چون من متن اصیل طبقات انصاری را با همان سبک و چهره قدیم لهجه هروی آن، از روی چند نسخه خطی مکشوف دنیا در سنه ۱۳۴۱ ش با تعلیقات و توضیحات فراوان به اصول انتقادی این عصر از کابل نشر کرده‌ام، مدققان و اهل نظر و کتاب‌شناسان سبک‌دان میدانند که بین دو متن انصاری و جامی چه تفاوت فراوان موجود است؟

بدینصورت نسخه‌های خطی ما را به معارف پیشینیان و افکار و هنر و وضع اجتماعی و فکری و سبک نویسندگی و اداء و تعابیر و خصوصیات لهجوی و بسا لغات و کلمات از دست‌رفته زبانها و واقعیت‌های تاریخی و مسایل علمی و ادبی و اجتماعی سابقه آشنا می‌سازد، و چون علم و معرفت بدین چیزها مال مشترک بشر است باید به حفظ و فراهمی انواع نسخ خطی توجه بین‌المللی مبذول گردد، و مبادله عکس‌های این گونه نسخ برای استفاده پژوهندگان، همواره با سهل طرق میسر باشد، و من در پایان مقال درین باره سخنی چند را باین انجمن دانشمندان پیشنهاد می‌نمایم:

۱- باید یک انجمن بین‌المللی کتاب‌شناسان دری - عربی - پشتو - اردو - ترکی بشمول ممالکی که دارای این زبانها اند و یا ذخایر چنین کتب را دارند تشکیل گردد، و مرکزی را بسوی بین‌المللی برای ترتیب - تنقیح - جستجو - فراهمی - نشر - حفظ - کشف نسخ خطی بوجود آورند.

۲- برای این کارها در ممالک مربوط شعب فرعی این مرکز تأسیس گردد، و مبالغی تخصیص داده شود تا به همکاری و اطلاع از کار همه این مراکز، حفظ و نشر نسخ خطی و کشف آن صورت گیرد، دانشمندانی که در تربیت علمی و روش انتقادی ترتیب نسخ خطی تجربه و مهارتی دارند، و اهل همان زبان و همان سرزمین اند بکار گماشته شوند، و وسایل طبع و نشر آن ترتیب گردد.

۳- وسایلی فراهم آید تا تمام نسخ خطی با سهل طرق در دسترس دانشمندان باشد و فهرس کتب خطی در هر مملکت ترتیب و تکمیل و نشر گردد.

۴ - عکس‌ها و روتوگرافهای نسخ واحد منحصر بفرد بین تمام این مراکز بین‌المللی مبادله شود .

۵ - يك نشریه بین‌المللی برای اطلاعات مربوطه به کشف و تحقیق و نشر و دیگر امور کتاب‌شناسی مخطوطات بوجود آید ، تا کتاب‌شناسان دنیا از فعالیت مراکز یکدیگر آگاه باشند و کارهای مکرری درین زمینه انجام نشود ، و ترتیب انتقادی متون خطی و نشر آن به کسانی سپرده شود که به نحو احسن اهل همان کار باشند .

۶ - چون برخی نسخ خطی تا کنون غیرمکشوف بوده و در هر گوشه و کنار مواجه به خطر و اتلاف‌اند ، باید برای نجات آن بسوی بین‌المللی توجه بعمل آید. و مؤسساتی امثال یونسکو و غیره به حفظ این امانت انسانی همت گمارند .

این مقاله مخزنی است عظیم از تحقیقاتی گران بها متضمن نام و نشان بسیاری از نسخه‌های خطی دری، و روش نگاهبانی آن نسخه‌ها، و طرز تصحیح و مقابله آنها در چاپ و پیشنهاداتی فرهنگی در مبادله کتاب. در جوامع انسانی ارزش‌چنین تحقیقات و تتبعات ورنجها را اهل فن می‌توانند دریافت. مجله یغما از استاد بزرگوار مشرق زمین عبدالحی حبیبی در ارسال چنین مقالاتی امتنان و افتخار بسیار دارد و درباره سمینار کتاب در کابل، که ریاست آن با استاد بوده است مقالاتی انتشار خواهد داد.

ن!

بلاست زن که خدا در بلا بگیردشان	بلا بجان فریب آشنا بگیردشان!
ازین جماعت ناحق شناس دیوسرشت	خدایرا چه بگویم؟ خدا بگیردشان!
چو دیرگیر شودخشم حق؛ از آن ترسم	که جان خلق بگیرند تا بگیردشان!
بهشت را چه تمتع بود چو زن باماست	مگر که مالک دوزخ زما بگیردشان!

نشاط جان و دلند این فرشتگان عذاب	مباد آنکه خدا زین دعا بگیردشان!
	پزمان بختیاری

دکتر حریری - پاریس

بیاد دکتر شادمان

این اشعار شیواد در مرثیه دکتر سید فخرالدین شادمان و بیاد آن مرحوم است ، ولی قسمتی از آن را شاعر به شرح احوال خود اختصاص داده و ظاهراً بحثی معترضه باید دانست ، اما چون همه ابیات از روانی و لطف بکمال است دریغ است تجزیه و تقسیم شود . **مجله یغما**

سید روشندل و روشن روان !
نوجوان و با جوانی نکته دان !
منطقش آسان و گفتارش روان .
کآن نبودی در خور ما هر دو ان .
او و من بودیم از ایشان بر کران .
لیک ما گرم معانی و بیان !
مجلسی چونین نبودی جایمان .
منطق آن سید شیرین زبان ،
کو چرا در مجلسی رفتی چنان ؟
دوستی پیوسته بود اندر میان ؟
ز آن نه با سانش بر کندن توان !
بد مخمّر تا بمغز استخوان !

شادمان بادا روان شادمان ،
دیدمش چل سال پیش ، آنکه که بود
جالب و خوش محضر و نیکومنش ؛
آشنای او شدم در محفلی
همنشینان ، جمله در لهو و لعب ؛
دیگران گرم قمار و شرب خمر ؛
با چنان بیزاری از شرب و قمار ،
من در آنجا رفتمی ، تا بشنوم
لیک راز آن ندانستم هگرز
خود مگر با آن گروه از کود کیش
دوستی چون ریشه گیرد در دلی ،
خاصه کاندل فخر دین صدق و وفا

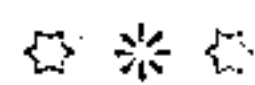
* * *

دوره دوری ز دوران زمان :
هر یکی را جای در دیگر مکان .
اوسپاسی گشت و من تشریح خوان ؛
من پزشکی خواندم و فقه اللسان ،
من بغربت ماندم و بی دودمان !

انس ما دیری نپائید و رسید
او ز سوئی شد ، من از سوی دگر ،
من شدم پاریسی و او لندنی ؛
او حقوق آموخت و علم الاقتصاد ،
او به ایران باز گشت و شد وزیر ،



از مقالاتش که خواندم گاه گاه ،
کس بنشناسم کجا پی برده است
شیوه تسخیر عمرانهای غرب !
جز بدآسان کونماید، بیهده است !



هوش و دانائیش را دیدم عیان !
همچنو بر کشف اسرار نهان !
راه استعمار آن در خاوران ،
مدعی ، گو تا بگوید ، برچه سان ؟

آرزویم بود تا بار دگر
ناگهان آمد هم امروزم خبر :
یادم آمد صحبت چل سال پیش ؛
فخر دین را نوز می پنداشتم
هیچ نندیشیدمی کز بار عمر
شادمان هم از گذشت ماه و سال
روزگار ، آری ، ز سال و مه نهد



دوستان رفتند و داغ هریکی
من چرا ماندم ؟ خداوندا مگر
یا ز عمرم نشمرد این سالها
سینه ام شد شرحه شرحه ، چاك چاك .
تسلیت گویان کجا درمان کنند
گفتن آسان است ! ليك از درد من
وكان عزيزار رفت ، عمرش بر توداد
اینجهان فانی است چون داری دودر

ماند اندر سینه واماندگان !
رفته نام من ز یاد جانستان ؟
آن کجا ماندم چنان گوهر به کان ؟
بسکه دروی ماند از این غمها نشان !
درد جانکن را که من دارم بجان ؟
گر خبر گیری ، نگوئی داستان :
او نماند ، اما تو با عمرش بمان !
کس نخواهد ماند دروی جاودان !

۱- عمران آنست که امروز تمدن خوانند . ابن خلدون از بزرگترین علمای علم فلسفه تاریخ هم همین اصطلاح را بکار برده است . مرحوم شادمان در کتاب « تسخیر تمدن غرب » این مبحث را باستانی شرح داده است .

بسکه گفتندم بمرگ دوستان !
دست بردار از من و دستان مخوان !
مر مرا هم صحبت و همداستان !
هر دو با هم چون دو طفل توأمان !
می رود بیرون هم از تن با روان !
من ندانم چیست مام مهربان !
زنده بود و من چو مادر مردگان ،
همچنان مرغ جدا از آشیان .
بود و تأیید خدای مستعان !

این فسونها را من از بر کرده ام ،
ای نصیحتگوی ! آزارم مده ؛
من خوشم باغم ، که هست از دیرباز^۱
خو گرفتیم از زمان کودکی
آنچه با شیر اندرون شد - گفته اند -
هر کسی نازد بمهر مام خویش ،
مادرم زایید و شیرم هم نداد !
در بر دایه شدم ، از خانه دور
مردمی ، گر نه مرا مهر پدر

* ~ *

که صمدخان^۲ گشت و که ستارخان^۳
وین مهین سردار و قومش پشتبان ؛
وین دلیر و راد و آزادی ستان !
در سفر ز آن در بدین ، زین در بد آن !
که خراسان شد که آذربایجان .
که مراغه ، گاه خوی ، که دیلمان ...

بود عصر انقلاب و حکمران
آن شجاع اما بزور اجنبی ،
آن شقی و ناکس و مظلوم کش ،
در بدر گشتم ز خردی با پدر
زین سفرهای پیایی موطنم
گاه قوچان ، گاه قاین ، گاه طوس ،

* ~ *

بس کشیدم جور بهمان و فلان ؛
مانده ام بیچاره و بی خانمان !
کرد همدستیش مام بی امان !
او بعیش و نعمت و من در فغان !
هم بسویم کرد رو لابه کنان !

ناتوان گشتم پس از مرگ پدر
وز ستمها کز برادر دیده ام
در تعدیها کز او بر من رسید
مال و میراث من اوبارید و شد
وین شکفتی بین که چون بیمار گشت

۱- بظن من دیرباز درست تر از دیرباز باشد ولی محتاج تحقیق و تعمق اهل لغت است .

۲- صمدخان شجاع الدوله که از جانب دولت تزاری روس حکمران آذربایجان بود و در سفاکی و بی باکی و هتاکي معروف است .

۳- ستارخان سردار ملی که رشادت و جانبازی او در راه آزادی بر کسی پوشیده نیست .

با جوانمردی رهاندمش از هلاک
 ذره‌ای ننهاده از آزمون و شرم
 پنج ساله دختری دارم که من
 ور نبود این پنجساله تاکنون
 از کهن یاران چه گویم؟ کآنهمه
 این امین دولت، آن مأمون ملک؛
 کس نگوید زین سبکباران کجاست
 راست گویم: جملگی بی سایه‌اند،
 در بهار عمر پاداش عمل
 ناصحم خواهد که با چندین ملال
 بی خبر کز نار تیمارم دماغ

* ☆ *

رفت و شکرم هم نگفت آن کژعناب!
 در نهاد او خدای انس و جان!
 جان کنم تا بخشمش یکقرص نان!
 ده کفن پوسانده بودم بی گمان!
 گرچه هستند این وزیر آن حکمران؛
 این سناتور، آن وکیل پارلمان،
 یار سنگین بار دور از کاروان؟
 آنهمه سایه است و من بی سایبان!
 من چه دیدم تا بیستم در خزان؟
 شادمان کردم بیباغ و بوستان!
 سوزد و برخیزد از مغزم دخان!

شادمانی رخت بریست از جهان!
 در شکفتم از قضای آسمان!
 اینش نام و آتش نام خاندان،
 راست آمد: «فخر دین و شادمان»!

شادمان تا از جهان بریست رخت،
 مرگ او گوئی بنامش بسته بود!
 ز آنکه بودی شادمان و فخر دین
 سال مرگش هم ز ارقام حروف

جزر و مد سیاست و اقتصاد

درامپراطوری صفویه

-۸-

ثروت و غنائمی که از نتیجه فتوحات دوران اول صفوی به اصفهان و سایر شهرهای ایران سران برد، کم کم بجای اینکه در مسیر رفاه عامه خرج شود، صرف حقوقها و مقرریها و مستمریها شد و رجال و لشکریان هر کدام صاحب ثروت‌های بسیار شدند و طبعاً برای استفاده از این ثروت و پولها، تجمل و تعین و تئیش جای دلیری و پهلوانی و نقشه‌های عمرانی را گرفت. ما میدانیم که در يك جنگ گرجستان (۱۰۲۵) در مدت بیست روز هفتاد هزار نفر به قتل رسیدند و ۱۳۰ هزار نفر اسیر شدند^۱. ملك شاه حسین سیستانی در جنگ ۱۰۲۲ گرجستان صحبت از قتل ده هزار تن می‌کند و گوید: «پنجاه هزار زن و دختر و پسر صاحب جمال به قلم آمد که در سلك اسار منتظم‌اند و در میان مسلمانان خرید و فروخت شد»^۲.

قبل از آن در زمان شاه طهماسب نیز پس از فتح تفلیس «معابد و کنایس آن شهر به مساجد و مدارس تبدیل یافته، سپاه پادشاه غازی با غنائم بی‌شمار و جواهر بسیار مظفر و منصور از آنجا مراجعت گزیدند و با کواعب مشکین ذوائب مؤانس و مصاحب عازم تبریز گشتند... و با اسرای خویش به مشار به و معاقره بسر بردند»^۳ و در «الکای کاخ قریب ۶۰ هزار کافر به جهنم رفت و دو بیست هزار زن جوان و دختر نورسیده و پسران نیکو شمایل و اطفال شکیل به دست غازیای اسیر گردید و صد هزار اسیر دیگر از جانب کوه البرز جماعت لزگی به اسیری بردند و به حوالی شیروان آورده و فروختند»^۴ و در جنگ ۱۰۲۷ نیز بر طبق روایت اعتماد السلطنه «قشون به گرجستان فرستاده ده هزار نفر اسیر گرجی از مردوزن همراه خود آوردند»^۵ خمس این اسرا و غنائم متعلق به شاه بود.^۶

ازین نمونه درآمدهای جنگی بسیار دیده میشود و این غیر از در آمد عمومی مملکت و مالیاتهاست. این همه اسیر و غنائم همراه آنها البته ثروتی بوده است که در بازار و اقتصاد اصفهان و شهرهای دیگر ایرانی اثر می‌گذاشته، و نخستین اثر آن طبعاً فساد و تباهی بوده است که از نظر اخلاق اجتماعی در جامعه پدید آورده بود به طوریکه علاوه بر مقامات بزرگ بیشتر، رجال و امراء و حتی مردم عادی هم غلامبارة و آنکاره شده بودند و هیچ عجب نبود است که

۱- منتظم ناصری. ۲- احیاء الملوك ص ۵۰۳. ۳- روضة الصفا ج ۷ ص ۷۴
۴- احیاء الملوك ص ۵۰۹، جالب اینست که گویا فقیه فاضل انسان دوست شیخ بهاء الدین عاملی (شیخ بهائی) نیز درین سفر همراه شاه وارد و بود و لابد این برده گیری را تنفیذ و تسجیل کرده بوده است. ۵- از همان کتاب ص ۵۱۱. ۶- منتظم ناصری. ۷- عالم آرای

در کتب آن عهد می بینم که «مراد خان نبیره منتشا سلطان که بعد از یوسف (ع) کسی را به حسن صورت و تناسب اعضای او در هیچ عصر نشان نداده اند سفره چی شاه دین پناه (شاه طهماسب) بود»^۱ و ساروتقی در کمال پیری دو غلام زیبا در کنارش بود ، و یک روز که ایشان را به اصطلاح «باچشان خود خورد» به حالت تأثر به طرف جمع برگشت و گفت: «بخت شکفت انگیز مرا بنگرید ، هنگامی که مرا دندانهای خوبی بود ، قطعه استخوانی نصیبم نمی شد ، ولی اکنون که دندانها فرو ریخته قطعات لذیذی پیشم نهاده است»^۲ و هم شاردن گوید که من در تبریز و ایروان قهوه خانه های بزرگی دیدم که پراز پسرانی بود که خویشتن را به مانند زنان روسپی عرضه می داشتند .^۳ و حتی شاه عباس دوم طفلی را به زینا قهوه چی سپرد و پسر بر اثر تجاوزی که با او شد به قهوه چی حمله برد او را زخمی کرد ، ولی شاه بجای تنبیه قهوه چی ، دستور داد شکم بچه را پاره کردند^۴ و بسیاری مسائل دیگر درین خصوص که طبعاً خاطره زنان فتحعلی شاه و داستان فرخ خان را به یاد می آورد و مشابه روزگار ناصرالدین شاه که اعتماد السلطنه رسماً مینویسد: «اقبال الدوله دو نفر بچه کاشی هدیه آورده بود»^۵ کنیزان و غلامان ارزش بسیار داشتند چنانکه خان احمد کیلانی یک کنیز گرجی را به بهای ده هزار کراون Croun خریده بود.^۶ علاوه بر آن ، ثروتهائی که به تقسیم خدائی و نه عادلانه^۷ بدست مردم آمده بود ، چون مورد استفاده عمومی نداشت ، در راه فساد به کار می افتاد و به همین جهت بازار تعیش و عشرت رونق گرفت و فواحش در شهرها علناً به کار پرداختند و با همه تعصبات مذهبی ، حتی مقامات رسمی

۱- نقاوة الآثار تصحیح آقای احسان الله اشراقی . ۲- شاردن ج ۷ ص ۸۵ ، بنده گمان دارم ، ساروتقی در حضور جمع ، شعری را خوانده باشد و شاردن مضمون آنرا ترجمه کرده است و شاید شعر این بوده :
وقت پیری آمد آن سبب ز نخدانم بدست میوه ام داد آسمان ، روزی که دندانم گرفت
۳- ج ۷ ص ۲۵۷ ۴- شاردن ج ۷ ص ۲۵۷ ، «این درست مقابل رفتاری است که شاه عباس اول با چنین نابکارانی داشت: به دستور شاه عباس اول مردی را که بچنین کارها اقدام کرده بود در همان محل کارش به قتل رساندند (ایضا ص ۲۴۱) . ۵- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه تصحیح ایرج افشار ص ۶۱۲ ۶- ترجمه دون ژوان ایرانی ص ۲۵۰
۷- یکی از روحانیان بزرگ وقتی در مدرس نشسته بود ، شاهزاده ای با کوکبه تمام از در وارد شد و حضور روحانی نشست و مسأله ای پرسید ، آخوند جواب او را داد ، شاهزاده چون خواست برخیزد ، به غلام خود اشاره ای کرد تا کیسه ای پول به روحانی بدهد و خواهش کرد که این پول را برای خرج فقرای طلبه قبول کند . آخوند پرسید این پول از کجا رسیده؟ شاهزاده گفت : خدا بمن داده است و من خدمت شما تقدیم میکنم . آخوند پذیرفت ، کیسه پول را گرفت و به یکی از دانشجویان که معید استاد بود سپرده باو گفت : این پول را بگیر و بین طلاب تقسیم کن ، منتهی میخواهم تقسیم عادلانه بکنی نه تقسیم خدائی !

ظاهراً فردوسی هم چنین اوضاع و احوالی را می دیده که می گفته :

یکی مرد بینیم با دستگاه	رسیده کلاهش به ابر سیاه
که او دست چپ را نداندر راست	به بخشش فرونی نداند ز کاست
یکی گردش آسمان بلند	ستاده بگوید که چون است و چند
سر انجام کارش به سختی بود	همه بهر او شور بختی بود

نیز درین مورد سکوت و بلکه همراهی و همکاری داشتند. مورخ عصر شاه عباس دوم می نویسد که پیش از شاه عباس ثانی «فواحش را رواج و رونق تمام بهم رسیده و درحجرات خانات و محلات به شغل مقرر و معاضدات ابالسه که دشمنان جبلی بنی آدمند علانیه اشتغال داشتند... جمعی کثیر و جمی غفیر گرد آمده هریک مبلغی خطیر به عنوان ترجمان می رسانیدند»^۱ و شاردن نیز گوید: مشعلدار باشی ناظر و حامی اماکن فساد و نوازندگان و شعبده بازان بود و مالیات آنان را دریافت میداشت.^۲

خدمتگزاران قهوه خانه ها گرجی بچه های ده تا شانزده ساله ای بودند که بطرز شهوت انگیزی پوشاك به تن میکردند و زلفان آنان بمانند دختران بافته شده بود. اینان را به رقص و نمایش و سرودن هزار داستان زشت و خلاف ادب وادار میساختند و بدین طریق به تحريك تماشاچیان می پرداختند و طالبین هر کدام ازین بچه ها را بهر کجا می خواستند می بردند و قهوه خانه ای که صاحب زیبا ترین و جذاب ترین کودکان بود بیشتر مشتری داشت.^۳

برای اینکه بدانید قبح این کار تاچه حد از میان رفته بود، بدنیست اشاره به سرنوشت ساروتقی بکنیم، به قول تاورنیه ساروتقی در زمان شاه عباس بزرگ حکمران گیلان بود و یک غلام بچه امرد خوشگلی داشت که با عنف او را مالک شده بود^۴، آن جوان برای کشیدن انتقام به اصفهان رفت. پس از آنکه شاه عباس اظهارات او را شنید حکومت گیلان را به آن جوان داد و حکم کرد که به محض رسیدن به گیلان سر میرزا تقی را به توسط صاحب منصبی که همراه او فرستاد به اصفهان بفرستد.

میرزا تقی که متوجه شکایت شده بود، برای پیش گیری از خشم شاه خیالش به جائی نرسید جز اینکه آن آلتی را که با آن مرتکب این کار شده بود تماماً قطع نمود! و با همان حالت خراب در تخت روانی نشسته، از پیراهه متوجه اصفهان شد و با حالت نقاقت به اصفهان رسید و یک راست وارد دربار شد و پس از تحصیل اجازه، آلات گناهکار خود را با عریضه درخواست عفو در سینی طلایی گذارده به حضور شاه رفت! شاه چون دید او خود را در کمال سختی تنبیه کرده است، از تقصیر او در گذشت و او مجدداً به حکومت گیلان رسید،... این شخص در زمان شاه صفی به صدارت عظمی رسید^۵. بر اثر این جراحت، به قول شاردن، سارو-تقی تا پایان عمر چکمه بلند می پوشید تا ادرارش در آن ضبط شود.^۶

۱- عباسنامه ص ۷۲ ۲- شاردن ج ۸ ص ۲۵۹ ۳- شاردن ج ۴ ص ۲۷۸
 ۴- یا به قول شاردن بر اثر تجاوز به طفلی مورد خشم شاه قرار گرفت. (ج ۷ ص ۷۸) ۱۲-۵- تاورنیه ص ۷۵۹ ۶- شاردن ج ۷ ص ۷۸، ساروتقی، (تقی سرخ موی) بالاخره بدست شاه عباس دوم بقتل رسید. شاردن بهانه قتل او را این میدانده که چون به علت پیری سواره به کاخ می آمد و اسبش را کنار اسب شاه می بست، مورد خشم قرار گرفت و بتحریک جانی بیک به قتل رسید. (شاردن ج ۷ ص ۸۲). در باب این مرد رجوع شود به مقاله ممتع استاد فلسفی (چند مقاله تاریخی و ادبی ص ۸۵). اما ظاهراً علت این قتل جنبه مادی داشته، شاردن گوید: ساروتقی از نقیر و قطمیر عایدات دولت و در آمد شاه اطلاع داشت... او حتی از عایدات کلیه بزرگان مملکت آگاه بود و می دانست که چه اندازه مردم را می چایند و حتی چقدر خرج می کنند. (شاردن ج ۷ ص ۷۹).

شاردن گوید: دختران روسپی خانه ها بیشتر از اسیران گرجی و سخت زیبا و خوش قد و قامت بودند. محله روسپی ها از سه کوچه و هفت باب کاروانسرای بزرگ بنام کاروانسرای لختی ها بوجود آمده و مرکز زنان بدکاره است و ۱۲ هزار زن روسپی رسمی یعنی پرداخت کننده مالیات وجود دارد، و اینها غیر از پنهانی ها و معاف شدگان از مالیات هستند. روسپی ها ۸ هزار تومان (۳۶۰ هزار لیور) مالیات می پردازند. ۱. برای نمونه شاردن از خانه يك زن معروفه نام می برد که در آن روزگار شهره شهر و عزیز کاشی، روز و «پری غف...» عصر و «محترم قزوینی» ۲ روزگار بوده است و پولداران و رجال در آن روزگار ۱۲ تومان برای آشنائی با او می بایست پردازند و ازین جهت کاخ او به کاخ ۱۲ تومانی. معروف بوده است. شاردن در باب این زن می نویسد: دوازده تومانی يك زن روسپی بود که بدین عنوان خوانده میشد، چون نخستین باری که کسی به ملاقات او میرفت می بایست ۱۲ تومان پردازد. در سفر اول من (۱۶۶۶ م = ۱۰۷۸ ه. زمان شاه سلیمان) این زن هم به جهت زیبائی و هم از لحاظ ثروتی که داشت سخت معروف بود. کلیه سقف های کاخ او به طرح های گوناگون ساخته شده، قسمتهائی از آن زرا ندود و لاجورد نشان و آراسته به صورتهای محرك احساسات عاشقانه می باشد ۳.

از غرایب اتفاقات اینکه شاردن در سفر دیگر خود (۱۶۷۵ م = ۱۰۸۶ ه) همین خانه را اجاره کرده و در آن سکونت نموده است و میگوید: شخصیت هائی که به ملاقات من می آمدند، می گفتند: جای شما خالی که چند سال پیش در این خانه باشید و این منزل را که بسیار شهوت انگیز آراسته شده و همیشه پنج شش دختر جوان سخت زیبا در آن سکونت داشتند مثل ما مشاهده کنید ۴.

این زن ظاهراً، مثل بسیاری ازین گونه زنان زیبا، سرنوشتی غم انگیز و وحشتناک داشته است. شاردن گوید، پس از آنکه يك شب چند تن مست در خانه ۱۲ تومانی را آتش زدند توبه کرد و زندگی خود را تغییر داد و به زیارت مکه رفت. بعد از بازگشت، دو باره مشتریان قدیم او را وادار ساختند که بکار خود ادامه دهد، او جمعی زنان و دختران را در خانه خود بکار گذاشت ولی خودش چون توبه کرده و قسم خورده بود از تسلیم شدن به مردان خودداری میکرد، يك شب جمعی که مست بودند خواستند به عنف با او در آمیزند، او برای مقابله با مست ها کاردی بدست گرفت و نخستین جوان حمله کننده را کارد زد اما رفقای جوان به زن بینوا پریدند و او را پاره پاره کردند. ۵.

شاردن در جای دیگر گوید: تعداد زنان ولگردی که اسمشان ثبت شده ۱۱ هزار است، ولی مشعلدار باشی عایدی بزرگ خود را از کسانی دریافت می کند که اسمشان ثبت نشده است. ۶.

یکی از ارقام مهم وارداتی درین زمان نافچه های مشک و عنبر بوده است که زنان و مردان

۱. شاردن ج ۷ ص ۱۹۲ و ۱۹۵، علاوه بر این شاردن از کوچه دو برادران که محل روسپیان بوده است نام میبرد (ج ۷ ص ۲۵۳). ۲. همانکه در باب او ظاهراً گفته بودند: از عرق روی محترم تر شد محترم بود، محترم تر شد!

۳. شاردن ج ۷ ص ۸۹/ در واقع از نوع صورتهای الفیه و شلفیه و طبق همان تصاویری که سلطان مسعود غزنوی در خیش خانه خود مصور ساخته بود. رجوع شود به مقاله نگارنده تحت عنوان مبارزه با فساد (خاتون هفت قلعه) ۴. شاردن ج ۷ ص ۱۹۰ ۵. شاردن ج ۷ ص ۱۹۲ ۶. شاردن ج ۸ ص ۲۶۰

از آن استفاده میکرده‌اند ، این مشك از تبت و چین می آمده و شاردن در یکی از موارد استعمال آن گوید : ترکیبات دارویی آن برای تحريك تمايلات جنسی و عاشقانه و تقویت بنیه و نیرو و به کار میرود و زنان شرق [جسارت است که ناچارم این مطلب را بازگو کنم] ازین مشك برای زایل کردن بوی بد اسافل اعضاء (زهدان) استفاده می کنند ، برای این منظور همیشه يك نافه آهو پیش خود دارند ، وقتی که بوی بد پیدا می شود ، مشك را از کیسه خارج می سازند و دريك قطعه پارچه سفید و ساده ای که مثل کیسه ای دوخته شده می گذارند و آنرا به جائی می نهند که ذکر آن خارج از نزاکت است ! ۱

از واردات عمده دیگر ایران ، پوست های گران قیمت سمور بود که اعیان و اشراف از آن استفاده میکردند . شاردن گوید : این پوستهای سمور هر کدام ۵۰۰ پیستول ارزش دارد . برای پادشاه که سخاوتمندانه کالاهای مختلفی هدیه میکرد ، همیشه از طرف امرای روس ، بازهای شکاری با پوستینه هایی که پنجاه تا صد هزار روبل طلا قیمت داشت فرستاده میشد . ۳
روس ها البته در برابر این هدایا خودشان سود فراوان می بردند به طوریکه در ۱۶۶۴ م (= ۱۰۷۵ زمان شاه عباس دوم) تجار روسی که بدر بار آمدند و بهترین هدیه آنان مقداری پوست سمور بود . اجازه یافتند در اصفهان تجارت کنند و در اصفهان بیش از ۸۰ هزار تومان فقط پوست فروختند ، که تازه مخارج آنها را هم که چهار صد نفر بودند ، شاه روزی ۱۰ تومان میداد . ۴

شاه سلیمان هدیه هایی بدرگاه عثمانی فرستاد که عبارت از آفتاب به لکن چینی و سی و يك توپ زری و ۲۷ توپ مخمل و ۱۸ طاقه شال ایرانی و ۹ شال کشمیری و ۹ توپ اطلس و ۱۸ قالیچه ایرانی و ۴۵ شتر و ۵۰۰ نافه مشك و ۵۰ قطعه فادزهر و يك قطعه شمشیر مرصع و يك قطعه سپر مرصع و ۲۷ کمان و يك زنجیر فیل بود . ۵

فساد اخلاقی غلامبارگی عواقب ناگوار اخلاقی بسیاری داشته است که صحبت از تمایل زنان شرق به هم جنس و وجود سه هزار خواجه سرادر حرم شاه ۶ نمونه ای از آن است . کلاه های سرخ قزلباش عصر شاه اسماعیل که با خون دشمن رنگین شده بود در عصر شاه عباس دوم و شاه سلیمان هر کدام پنج تا شش جقه جواهر داشت و زینهای اسب طلائی و نقره ای و مروارید نشان شده بود ۷ . اگر شاه اسمعیل از حسرت جنگ چالدران و اسارت همسرش مسلول شد و در گذشت ، شاه عباس دوم به علت بیماری که ذکرش قبیح است و از آمیزش با فواحش پیدا میشود ، جان سپرد . ۸

اگر شاه اسمعیل کوره آدم سوزی راه انداخت برای نابودی دشمنانی مثل محمد کریم یزدی .. بود یا شاه عباس نانوا و کباب پز کم فروش را به تنور می افکند و به سیخ می کشید ، ۹ و حال آنکه این کوره در زمان شاه عباس دوم هم روشن شد ، اما برای دوست ، نه دشمن . شاردن گوید : دختران حرم به علت آنکه اگر صاحب فرزند می شدند ، فرزندان شان کور یا کشته

-
- ۱ - شاردن ج ۳ ص ۶۸ ۲ - شاردن ج ۸ ص ۱۸۶ ۳ - مجله پیام نوین ،
مرداد ۱۳۴۵ ص ۸۱ ۴ - شاردن ج ۹ ص ۲۰۳ ۵ - منتظم ناصری ذیل وقایع
۱۱۰۳ ۶ - شاردن ج ۸ ص ۳۸۶ و ۴۰۲ ۷ - شاردن ج ۴ ص ۲۳۰ ۸ -
شاردن ج ۹ ص ۳۱ ۹ - تاورنیه ص ۷۸۰

میشد (برای اینکه رقبائی برای جانشین شاه پدید نیاید) اغلب از هم بستری ابا میکردند . شاه عباس ثانی به دختر کی پیغام داد که به خوابگاه او بیاید ، و او عذر آورد که دچار علت زنانگی است . به دستور شاه ، دختر را معاینه کردند و معلوم شد دروغ گفته است . دستور داد او را در يك بخاری دیواری انداختند و اطرافش هیزم ریختند و زنده زنده سوزاندندش ۱ . در برابر این تجملات و این فساد ، تظاهر به بعض از وجوه مذهبی جامعه ایرانی را متزلزل تر میکند ، آن روش معتدل و ملایم همراهی با اقلیت ها که در زمان شاه عباس بود و آرامنه را آنقدر پروبال میداد ، یا برای رسیدگی به شکایت زرتشتیان ، شخصاً به کرمان مسافرت میکرد ۲ . تبدیل به تعصب شدید و قشریت بی حد و حصر شد به طوریکه گبران اصفهان را از گبر آباد بیرون کردند و آنجا را بنام سعادت آباد کرده زمین به آنان در جنب جول (جلغا) دادند ۳ و در ۱۰۶۶ هـ علامت خاصی برای یهودیان در نظر گرفتند که بر لباس خود بدوزند و از شهر آنها را بیرون کردند و به هر یهودی دو تومان دادند تا مسلمان شود و بعد ازین مسلمانی «وجه جزیه ایشان که مبلغی خطیر و هر ساله واصل سرکار خاصه شریفه می شد از آنان ساقط گشته و سواى آن نیز از قرار نفری دو تومان به انعام ایشان مقرر گردید و یهودان سایر شهرها هم رغبت نموده قریب به بیست هزار خانوار آن جماعت به شرف اسلام مشرف گشتند » ۴ و «در زمان شاه سلیمان صفوی ، انارالله برهانه ، علماء کرمان گفتند مجوسیه ساکن بلده باید خارج شهر منزل نمایند تا با مسلمانان محشور نباشند ، آنها را در خارج بلده سمت شمال ، جنب همین دروازه (گبری) ، سکنا دادند و خانها و آتشکده ساختند و مدتی زیست کردند ، ۵ و البته میدانیم جواب این بی اعتنائی را چند سال بعد ، نصرالله گبر کرمانی داد که با محمود افغان همراه شد و اصفهان را گشود و شیراز را هم برایش فتح کرد !

قبل از شاه سلیمان شاه عباس دوم خصوصاً تظاهراتی متعصبانه داشت ، چنانکه وقتی در قمصرکاشان به دیدار ملا محسن فیض کاشی رفت و «دو نوبت کلبه افروز جناب آخوندی گردید» ۷ و چندبار «با علماء افطار کرد و پشت سر ملا محسن فیض نماز خواند» ۶ . و این تظاهر و عوام فریبی در همان سالی صورت گرفت که در انگلستان شارل دوم به سلطنت منصوب شد و مردم

۱ - شاردن ج ۸ ص ۳۸۳ ، تاورنیه این روایت را در جائی در مورد سه زن آورده و گوید خواجه سرایان را فرستاد آن هر سه را حاضر کردند و چون زمستان بود آتش بسیاری در پیش شاه افروخته بودند حکم کرد تا آن بیچاره ها را در آتش انداخته سوزانیدند ، بعد شاه رفت و راحت خوابید . (ترجمه سفرنامه ص ۶۷۴) .

تاورنیه جای دیگر از سوختن زنی غیر ازین سه زن صحبت می کند و گوید خواجه باشی به حساب اینکه شاه این زن را خیلی دوست می دارد و ممکن است فردا پشیمان شود ، او را نسوخت صبح که شاه بیدار شد پرسید : چه کردی ؟ گفت : اجرای فرمان را به امروز موکول کردم . شاه فوراً امر کرد آغا باشی را در آتش انداخته سوزانیدند و آن خانم را عفو کرد . (تاورنیه ص ۷۷۰) ۲ - رجوع شود به مقاله نگارنده در باب گنجعلیخان (آسیای هفت سنگ)

۳ - عباسنامه ص ۲۷۰ ۴ - عباسنامه ص ۲۱۸ ، و عجیب آنست که صدراعظمش میخواست که عیسویان هم مثل یهود به لباس خود وصله بدوزند ولی مورد قبول شاه قرار نگرفت .

(شاردن ج ۹ ص ۱۱۸) ۵ - جغرافیای کرمان ، تصحیح نگارنده ص ۲۸

۶ - عباسنامه ص ۳۲۵ ۷ - عباسنامه ص ۱۸۶

استخوانهای کرمول را از قبر بیرون آورده به‌دار کشیدند . ۱

بیشتر اعیان و پولداران به مخدرات و مکيفات معتاد شده در قهوه خانه‌ها مقیم بودند، فلونیا را به صورت حب‌هایی ساخته بودند، مثل حب ویتامین ت، که هم در حبیب آقا و هم در کیف خانم جامی گرفت . ۲ حتی در نقاط دوردستی مثل سیستان هم «فروش مفرحیات و معاجین و تراکیب» شیوع و رواج کامل پیدا کرده بود و جوشانده کوکنار در اغلب قهوه خانه‌ها وجود داشت . ۳

شاه سلیمان بر پای تحت آشفته و پایه‌های لرزان تخت سلطنت شاه عباس دوم در ۱۰۷۸ تکیه زد و قریب سی سال بر این مسند بود، روی کار آمدن او در روزگار آشفته و ناایمنی صورت گرفت در حالی که رجال و درباریان به دو دسته بزرگ تقسیم شده گروهی طرفدار برادرش حمزه میرزا بودند و بالاخره آغا مبارک‌خواجه بر سایرین پیروز شد . ۴ و صفی میرزا (سلیمان بعد) را به تخت برداشت . این شاهزاده را از زندان قلعه بیرون آوردند و بر تخت نشاندند.

صفی میرزا به علت بیماری ، به اشاره منجمان ناچار شد تجدید تاجگذاری کند و اسم خود را تغییر دهد . این مراسم در چهل ستون انجام گرفت و ملا محمد باقر خراسانی دعا خواند و او را سلیمان خطاب کرد . هر چند مدعوی آنروز ناهار را در ظروف طلا خوردند ۶ اما نخستین مشکل اقتصادی شاه سلیمان ، در سال دوم سلطنت او ظاهر شد و آن قضایای کمبود خواربار و مشکل «سیاست‌نان» بود . در سال ۱۰۷۸ گرانی نان اصفهان از حد گذشت . نصف محصول دچارملخ خواری شده بود، مجازات بالمره از میان رفته و مأمورین دولتی در تکلیف خود قصور می‌ورزیدند و محتسب از فروشندگان ارزاق عمومی رشوه گرفته نرخ را به دلخواه آن‌ها می‌بست که با قیمت گزف و سه‌ربع گرانتر از قیمت زمان شاه عباس دوم می‌فروختند . ۶

علیقلی خان مشیر و مشار شاه سلیمان برای رفع غائله نان ناچار شد مردم اصفهانك را به چوب ببندد و صدهزار اکو جریمه نماید و بالاخره با زحمت و پرداخت ده هزار لیور ، جریمه آنها به دو ثلث تخفیف یافت . ۷ گرانی و آشوب و بلوا و بیماری درین سال در بیشتر ایالات شیوع داشت و بسیاری از مردم درین سال از میان رفتند . ۸ به دستور شاه ارامنه را مجبور کردند که چهل هزار من آرد به خبازان بدهند . کلانتر ارامنه شکایت کرد که این مقدار آرد در اختیار ارامنه نیست . زنان ارمنی به دربار رفتند و بست نشستند و چون جلفا تیول مادر شاه بود و سالیانه ۴۰۰ تومان می‌پرداخت ، شاه به اشاره مادر ، ارمنیان را بخشید ، ولی ارامنه باز هم به تفتین و سعایت علیقلی خان ناچار شدند چهار هزار تومان رشوه بدهند . ۹

-
- ۱ - منتظم ناصری ذیل وقایع (۱۰۸۱ = ۱۶۶۰م) ۲ - والده حمزه میرزا با پسر خود گفت : عموی خود را بگوی ماعورات همه تریاک همراه داریم ، هر کدام پنج شش مثقال می‌خوریم و چادرها در سر کشیده خود را دریامی اندازیم .» (احیاء الملوك ص ۳۸۹)
- ۳ - احیاء الملوك ص ۳۰۳ و ۲۹۵ و ۲۵۴ ، فلونیائی بخورد و التماس نمود که شما باملك یحیی و ملازمان آهسته آهسته روان شوید که من پیشتر میروم ... ۴ - شاردن ج ۱۱۱ ۵ - شاردن ج ۹ ص ۹۷ ؛ و بنده نمیدانم توجیه حضرات علماء در مورد صرف غذا در ظرف طلائی چگونه بوده است ؟ ۶ - شاردن ج ۹ ص ۱۴۷ ۷ - شاردن ج ۹ ص ۱۵۰ ۸ - شاردن ج ۹ ص ۱۴۵ ۹ - شاردن ج ۹ ص ۱۵۷

سال بعد وضع مشکلتتر شد، خزانه دولت بکلی خالی ماند. بیش از ثلث مالیات از ولایات نرسید. ۱. رشاء و ارتشاء از حد گذشت. علیقلی خان مملکت را به آتش کشید، ۵ هزار تومان تنها از میرزا ابراهیم وزیر آذربایجان رشوه گرفت، این وزیر آذربایجان در مدت ۶ ماه اقامت خود نزدیک به ۶۰ هزار تومان به شاه و وزیر اعظم و سایر مصادر امر رشوه داده بود ۲. علیقلی خان بالاخره بدست شاه سلیمان کشته شد در حالیکه ۶ هفته قبل از مرگش سه جقه و یک شمشیر و خنجر که بیش از ۵۰ هزار اکو ارزش داشت به عنوان خلعت از شاه گرفته بود. گویند مداخل او تنها از آذربایجان به بیش از ۳۰ هزار تومان رسیده بود. ۳.

ظاهراً شوخی که علیقلی خان با شاه سلیمان کرده بود حقیقت داشته است. شاه از علیقلی خان پرسیده بود: آیا هیچکس هست که از مرگ پدر من خشنود باشد؟ اگر می فهمیدم چه کسانی خوشحال هستند، شکمشان را می دریدم!

علیقلی خان گفته بود: اعلیحضرت خیلی در این مورد اصرار فرمایند، زیرا اگر بنا باشد حقیقت گفته شود باید بگویم که تنها دوتن از مرگ پدر شماراضی هستند و بس، و این دوتن هردو آن روز در زندان بودند و امروز یکی پادشاه مملکت است (یعنی خود شما) و دیگری وزیر و مشاور پادشاه است (و مقصود خودش یعنی علیقلی خان بود) ۴.

این علیقلی خان، یا چیره دستی بر شاه سلیمان چیره شد و سپس دست به مصادره اموال مردم و رشوه خواهی زد چندانکه بزرگترین ثروت را اندوخت. مثلاً در قضیه نان دویت تومان از خواجه زکریا ارمنی گرفت، و سردار مولتانیا (هندیها) را هشت هزار تومان جریمه نمود و بالغ بر دویت نفر هندی را توقیف و اموال آنها را مصادره کرد. ۴. در همین احوال بصره نیز که بندری مهم بود از چنگ ایران خارج و تسلیم عثمانی شد و سالی صد هزار اکو نیز به حاکم بغداد باج می پرداخت. ۵.

در زمان شاه عباس کبیر کوشش شده بود که خارجیان و اقلیتها امنیت واقعی داشته باشند که تجارت رونق بسیار پیدا کند، اما در زمان شاه عباس دوم کار به آنجا رسید که هندوها را متهم ساختند که «در دعاوی دست به روغن گذارند تا از عهده مدعی بیرون آیند» ۶ چنانکه محمد صالح ولد حکیم سیفاء کاشی هزار تومان از جماعت هندو به ناحق گرفت و با هزار زحمت

۱- ایضاً ص ۱۹۰ ۲- ایضاً ص ۱۷۴ و ۱۸۸ ۳- ایضاً ج ۹ ص ۱۸۳

۴- علیقلی خان پنج سال در زندان قزوین بود و گاهگاهی به بهانه شکار خارج می شد، یک روز پس از بازگشت از شکار، حاکم و مأمور حفاظت خود را خواست و او را چوب زد و به او گفت برای اینکار ترا تنبیه کردم که دیگر محبوسی را که شاه به حراست تومی سپارد اجازه بیرون رفتن ندهی! (تاورنیه ص ۸۴۲) این کار موجب جلب اطمینان بیشتر مأمور شد و بالاخره فرار کرده خود را باصفهان رسانید. شاه وقتی جسارت او را و تنبیه حاکم و بالاخره فرارش را شنید خوشش آمد و از او پرسید: برای چه کار آمده ای!

گفت: آمده ام سروجان فدای شاه کنم، شاه در جواب گفته بود:

«خوش گلدی، صفا گتیردی!» و طولی نکشید که حکومت خراسان و بعد آذربایجان و

بالاخره صدارت به او سپرده شد. (شاردن ج ۹ ص ۱۳۹). ۴- شاردن ج ۹ ص ۱۵۱ و ۱۵۸

۵- شاردن ج ۹ ص ۱۸۶ ۶- عباسنامه ص ۳۰۶

با دخالت علماء توانستند این پول را برگردانند. حقوق‌های کلان رجال از کارگران و مردم خرده پا پرداخت می‌شد و برای نمونه بدنیست اشاره کنیم که مثلاً «امیر شکارباشی مبلغ هشتصد تومان موجب و تیول و غیره، بدین موجب رسوم داشته: در عوض صیادان شیروان مقرر شده یکصد تومان، به صیغه رسوم امیر شکار باشی دارالمرز به صیغه انعام یکصد و پنجاه تومان، انعام همه ساله آرامنه جولاهی پنجاه تومان، از مجوسیان اصفهان بیست تومان، از داروغگی سلاخان و کله پزان و مرغ فروشان و کبوتر پرانان و بهله دوزان و غیره بلا تشخیص مبلغ نیز رسوم داشته»^۱ بدین طریق متوجه میشویم که ماهی گیر بدبخت یا شکارچی شیروانی و کارگر ریسباف جلفای اصفهان و سلاخ و کله پز و مرغ فروش چه عوارضی و به چه کسی می‌پرداخته‌اند.

کار رشوه و ارتشاء به بالاترها هم نفوذ یافت چنانکه نماینده تجارتی هلند هر بر دولرس شرفیاب شاه سلیمان شد و با دادن يك ساعت نقره و ۵۰ اکوی طلا توانست تفنگدار باشی راهم با خود یار کند و امتیازاتی برای تجار خود در بندر عباس بگیرد، اتین فلر نماینده انگلیس ازین ساخت و پاخت آگاه شد و به کمک همان تفنگدار باشی با دو یست دوکای طلا (هر دوکا = نیم لیره) شرفیاب شد، پادشاه عین جواب موافقت آمیز قبلی را در باب امتیازات انگلیس‌ها باو داد، او نیز يك قطعه جواهر و سی دوکای طلا به عنوان رشوه به تفنگدار باشی داد ... نیکلا کلود - دلان نماینده کمپانی فرانسه در ایران نیز پس از مرگ شاه عباس دوم نزد شاه سلیمان رفت و ضمن تقدیم هدیه‌ای (آئینه قاب طلا که پشت آن مینا و روی آن مرصع بود به انضمام يك جفت طپانچه عالی و شیر کوچکی از طلا و مروارید) درخواست امتیازات قبلی خود را نمود و شاه پذیرفت.^۲

بدین طریق باید قبول کرد که اقتصاد قویم صفویه در اثر سهل انگاری پادشاهان و ستمکاری و رشوه خواری اطرافیان که لیاقت نداشتند و به ناحق روی کار آمده بودند و فساد و تباهی که در طبقات مختلف پیدا شده بود، دچار آشفتگی و بیماری و نابسامانی شده بود که طبعاً می‌بایست منتظر اثرات اجتماعی و سیاسی آن در حکومت صفوی بود. چه خوش گفته بود فردوسی شاعر هزار سال پیش ایران (هر چند لیسانسیه و دکتر بازرگانی و تجارت از دانشگاه‌های خارجی و داخلی و متخصص امور مالی و حسابدار قسم خورده نبوده است):

سرتخت شاهان بیبچد سه کار	نخستین ز بیداد گر شهر یار
دوم آنکه بی‌مایه را برکشد	ز مرد هفرمند برتر کشد
سه دیگر که با گنج خویشی کند	به دینار کوشد که پیشی کند
کجا گنج دهقان بود گنج اوست	و گر چند بر کوشش ورنج اوست

(ناتمام)

بقلم: قمر نشأت

دوازده سال در قاهره

- ۶ -

از استاد حبیب یغمائی متشکرم که صفحات مجله یغمارا برای نوشتن خاطرات ساده‌ای که در خلال اقامت دوازده ساله‌ام در سرزمین مصر بذهنم رسیده است گشوده و بالطف مخصوص خود تشویق نموده‌اند که مطالبی بعرض خوانندگان گرامی برسد. این نوشته‌ها با اینکه اغلب تازگی ندارد و شاید در این زمیندها بیشتر خوانندگان بیش از نگارنده اطلاع داشته باشند با این حال بلحاظ قدردانی از تشویقات استاد لازم می‌بینم که دنباله سخن را قطع نکنم و باز هم نکات ساده مختصری از آنچه بخاطر مانده است بنویسم. (قمر نشأت)

تواضع و فروتنی

از کلیات احوال و اوضاع مصر و مردم مصر تا حدیکه مشاهداتم کمک مینمود چیزهایی کما بیش عرض شده و امید است مطالبی که شاید برخی از آنها تکرار شده وقت خواننده عزیز را تباه نکرده باشد.

مردم مصر

در این شماره مناسب دانست از آنچه رابطه مستقیم با مردم و زندگی فردی و خانوادگی و خوراك و پوشاك و دید و بازدید دارد و برخورد هائیکه با خودی و بیگانه می‌شود گفتگو شود و از سر گرمیها و معاشرت‌ها سخن بمیان آید و افراد آن سرزمین مخصوصاً جنس لطیف را بر حسب آشنائی و تشخیص خودم معرفی کنم.

باید پیش از هر چیز عرض کنم که مردم مصر روی اینکه مردمانی شرقی و مسلمان هستند از جهات زیادی با سایر مردم شرق خاصه ما ایرانیان شباهت دارند، بدین و آئین احترام میکنند و مقید هستند که در برخورد با دیگران اعم از خودی یا بیگانه بآداب و احترام رفتار کنند. غالباً دیده میشود کسانی را که مصدر کاری هستند یا امیدی بقایده وجودشان هست مورد احترام زیاد قرار میدهند و بتواضع و فروتنی در مقابل آنها تظاهر میکنند.

وقتی از کارهای معمولی این نوع اشخاص تعریف و تمجید می‌نمایند ای بسا که شخص را بکرم و سخا در مقابل بخشش اندك یا كمك ساده‌ای چنان ستایش میکنند که طرف به اشتباه می‌افتد و خیال می‌کند که راستی از حیث کرم و داد و دهش بمقام حاتم طائی است. برای هر چیزی و هر امری جمله مخصوص از تعارفات دارند. مثلاً اگر کسی در منزل دوستی قهوه یا چای صرف کرد صاحبخانه باو «هنیئاً» میگوید و اگر غذائی صرف کند بعد از فراغت از غذا جمله «بالشفاء والعافیه» را باو تقدیم میکنند و هر گاه باد گلوئی بزند باو با جمله «صحة وعافیه»

تحويل میدهند ، و همچنین برای عطسه زدن و از حمام در آمدن و لباس نو پوشیدن نیز تعارفاتی بایکدیگر رد و بدل مینمایند . ولی در عین حال بایک نوع سادگی - که در عاداتها و رسوم ما عجیب است - از یکدیگر پذیرائی میکنند . مثلاً کسی که بدیدار خویش یا دوست خود میرود چندان تکلیفی برای صاحبخانه فراهم نمیکند باین معنی که آنها چنین رسمی ندارند که مانند ما حتماً باید چای و شربت و شیرینی و میوه و آجیل به مهمان تعارف کنند و همین قدر کافی است که صاحبخانه از او پرسد که چه میل داری ، چای و یا قهوه یا پپسی کولا ، هر گاه مهمان گفت متشکرم چیزی میل ندارم صاحبخانه باو اصرار نمیکند و نمیگوید که حتماً چیزی باید میل کنی شما که بزیارت اموات نیامدید . و اگر مثلاً بگوید چای ، فقط چای باو میدهند .

در آداب حرف زدن هم چندان تکلفی خاصه اگر آشنائی محکم باشد بخرج نمیدهند و بالهجه خیلی ساده خودمانی باهم صحبت میکنند مخصوصاً اگر صحبت کنندگان از طبقه بانوان باشند صحبتشان بزودی گرم میشود و مجلسشان باصطلاح کرک میاندازد اینجاست که می بینیم و میشنویم خانمها و دوشیزگان باچه روی شاد و خندان بیکدیگر توجه دارند و کلمات آمیخته باخنده و ملاطفت چگونه با نغمه های دلنواز از آنها شنیده میشود . اساساً لهجه ملی مردم مصر يك روانی و زیبائی خاصی بین لهجه های سایر ملل عربی دارد ، بویژه اگر حرفها از دهان شیرین دخترهای تحصیل کرده جوان ، یا بانوان متجدد درآید ، در این موقع کمتر کسی است که بی اختیار گوش بصدای دلنواز آنها ندهد . و آموختن این لهجه برای بیگانگان آسانتر از سایر لهجه های عربی است . حالا بمورد است که قدری از جلوه های خوشآیند ظاهری بانوان صحبت کنیم .

بانوان مصر را میتوان بطور کلی بدو طبقه تقسیم نمود :

زنان مصری

اول . زنهای عامه مردم یعنی کارگران ، عمله جات ، پیشه وران ، کاسب کاران ، و اصناف طبقه سوم . لباس و چادر بیشتر افراد این طبقه هنوز بحال قدیم باقی مانده و چندان تغییری نسبت بسابق ننموده است یعنی غالب آنها پیراهن های سیاه بلند و روسری سیاه با چادر سیاه که آنرا «ملایه» مینامند میپوشند و صورتهایشان بطور عموم باز است ، و بعضی از آنها پارچه توری بصورت میاندازند که فقط پیشانی و گونه ها و بینی را میپوشاند . این طبقه که اکثریت کلی زنان مصر را تشکیل میدهند عموماً زحمتکش و فعال اند و شاید در بین آنها نتوان زنهای بیکار و خانه نشین و تن پرور مشاهده کرد ، و بهر کاری که مولد روزی یا مدد معاش فرزندان و همسرشان بشود تن میدهند ، و حتی عملگی ، حمالی ، و دکانداری ، مرغ فروشی ، و دست فروشی میکنند ، و نیز کلفتی در خانه ها ، و فراشی در مدارس و خدمتگزاری در مؤسسات را تعهد مینمایند و در عین حال هم از تکالیف خانه داری و بچه داری غفلت نمی ورزند . و چه بسیار زنهایی هستند که با جدیت خستگی ناپذیری میکوشند که ضروریات خانه و فرزندان خود را تأمین کنند در حالیکه مرد آنها یا وقت خود را در منزل به بیکاری می گذرانند و یا در قهوه خانه ها به بیخیالی لمیده است و یا ببازی تخته نرد و شطرنج سرگرم بوده است .

جالب این است که همین طبقه از زنهای اخیراً روشن فکری یافته و فهمیده اند که باید فرزندان خود را از راه آموزش و پرورش جدید

تربیت فرزند

تربیت کنند تا بتوانند بسطح زندگانی بهتری برسند و از زندگانی پر زحمتی که خودشان دیده‌اند راحت شوند ، لذا سعی میکنند اطفالشان را از شش سالگی بمدارس بگذارند و آنها را با وسائلی که در اختیارشان است کمک نمایند تا در مراحل مختلف تعلیمات عمومی پیش رفت کنند ، و حتی دوره های دانشگاهی را طی نمایند . از این رو مشاهده میشود که بسیاری از جوانهای دختر یا پسر بدرجۀ دکتری یا مهندسی یا تخصص در هنرهای مختلف رسیده‌اند در حالیکه پدران و مادران آنها هنوز همان افراد بی‌سوادیکه شغلشان پیشه‌وری و یا عملگی و یا کارگری و یا دریانی و امثال اینها بوده است هنوز هم بکارهای ساده خود مشغولند و یا با کمک فرزندان خود امرار معاش مینمایند .

نا گفته نماند که لباس اکثریت مردها در مصر نیز مانند زنهایشان ساده و عبارت است از يك پیراهن بلند سفید یا قهوه‌ای یا آبی خاکستری یا نیلی که آنرا «جلابیه» مینامند . و پوشش سر بیشتر آنها عمامۀ سفید و بعضی از آنها عرقچین است که «طاقیه» مینامند .

اما خانه و منزل این طبقه خیلی ساده است و غالباً دیده میشود که چند

غذای مصری‌ها

خانواده دريك آپارتمان بسر میبرند و خوراکشان غالباً عبارت از نان گندم مخلوط بذرت و جو که قاطوق آن پنیر یا ماست یا تر بچه یا باقلای است که آنرا بروش مخصوص میپزند ، و با روغن پنبه و لیموترش مخلوط میکنند ، و با کمال لذت میخورند و این غذا را «فول مدمس» مینامند و گاهی که میخواهند قاطوقی لذیذتر خورده باشند چیزی که شبیه کباب شامی ما است و از آرد باقلا و روغن پنبه درست میشود با نان میخورند که آنرا «طعمیه» میگویند . چون مواد گوشتی فراوان نیست و اشخاص کم درآمد نمیتوانند از غذاهای گوشتی بهره‌مند باشند کمتر گوشت صرف میکنند و غالباً يك بار گوشت در هفته قناعت مینمایند یا از گوشت کبوتر و خرگوش تغذیه میکنند ولی از انواع سبزیجات و تره بار مخصوصاً خیار و لیمو و مرکبات و موز که زیاد و فراوان و ارزان است تقریباً همه استفاده می‌کنند .

اینرا هم باید گفت که طبقۀ سوم یعنی توده مردم مصر که وضع کار و

اخلاق عمومی

معاش آنان باختصار نگارش یافت نوعاً صبور و بردبار و متدین و بی‌آزار هستند ، و هر قدر بتوانند در کارهای خیر بوسع طاقت خود کمک میکنند ، و از تعصب و بدبینی و آزار بدیگران بیزارند . اگر چه گاهی باقتضای طبیعت بشری یا ضرورت و احتیاج ممکن است بکارهای ناشایسته‌ای که از افراد فقیر سایر اقوام سر میزند مبادرت ورزند ولی فقر و احتیاج آنانرا از تکالیف دینی باز نمیدارد . نماز پنج وقت را در مساجد سر وقت بجا می‌آورند و خدا و رسول را بزرگی یاد میکنند و هر سختی و مشکلی برایشان روی بدهد برطرف شدن آنرا با عنایت خداوند بخود نوید میدهند و میگویند «ما علیش» ، «ربنا یصلح» و گاهی بطور شاهد از آیات قرآنی و یا احادیث نبوی چیزی یاد میکنند . عموماً مؤدب هستند . به نظافت لباس خود توجه می‌نمایند مخصوصاً روزهای آدینه که برای ادای نماز جمعه و جماعت بمساجد میروند توجه خاصی بپوشاک بخرج میدهند . بهتر از همه آنچه گفتیم این است که افراد این طبقه اعم از مرد یا زن خیلی کم يك دیگر تغیر میکنند ، و کمتر از جا در میروند و فحش و ناسزائیکه از مردم عوام بعضی جاها دیگر شنیده میشود بسر و روی یکدیگر نمی‌ریزند . باهم گلاویز نمیشوند و هر وقت بخواهند بکسی که حرکت بدی از او سر زده است سخن درشتی بگویند

اكتفا به كلمه «قليل الذوق» و يا «قليل الادب» ميکنند و خيلي که تند و عصباني بشوند بطرف «حمار» ميگویند.

رشوان حسنين چون سخن باينجا رسيد بيجا نمیدانم که بطور مثال يکنفر کارگر مصري را که مدت ده سال در منزل ما بسمت خدمتگزارى بسر برده و هنوز هم از ما ياد ميکند متذکر بشوم . وى مردىست ما بين شصت تا هفتاد ساله نامش «رشوان حسنين» که اصلاً از مردم نوبه است . بقول خودش مدت چهل سال از عمر را بشغل نوکرى گذرانیده و نزد خانواده هاى مختلف مصرى و خارجى کار کرده . بچه هاى ما اين مرد را بواسطه محبت و درستکارى که از او ميديدند احترام ميکردند و باو عمو رشوان ميگفتند با اينکه مستخدم ديگرى هم در منزل داشتيم عمو رشوان براثر غيرت و همتى که داشت بيشتر کارهاى خانه را مخصوصاً آشپزى و خريد بازار را خودش در کمال درستى و دقت و امانت انجام ميداد و نميگذاشت که همکارش در تکاليف خود سستى ورزد يا آنچه که از او خواسته شده درست انجام ندهد . با اينکه عمو رشوان را من و استاد نشأت از کار زياد مانع ميشديم با اين حال بخرجش نميرفت و مثل اينکه از کار زياد لذت ميبرد . شب و روز از ساعت پنج صبح تا نيم شب همه جور فعاليت مينمود و از مهمانان پذيرائى ميکرد و هرکسى را بجاي خود ميشناخت . دوستان ما هم که از صميميت او نسبت بما آگاه بودند باو محبت ميکردند . اين مرد سالخورده که من هميشه از او قدردانى ميکردم هيچگاه خود را با اصطلاح گم نميکرد و از حدود نوکرى قدم بيرون نميگذاشت . مثلاً وقتى ميخواست حساب هزينه خانه را بدهد هر چه باو اصرار ميکردم که مقابل من روى صندلى بنشيند راضى نميشد و ميگفت «لا، ياستى، انا خادم» ، نه ، خانم ، من نوکرم ، مقصودم از ذکر اين نکات اين بود که بگويم اين مرد که نمونه خدمتگزارى است چگونه مانند ساير همقطاران خودش وظيفه خود را تشخيص ميداد و زياده روى نميکرد .

عمو رشوان علاوه بر آنچه عرض شد با سواد بود قرآن را بخوبى از حفظ ميخواند و خواندن و نوشتنش خوب بود . از کتابها و مطبوعات استفاده مينمود و شبها آخر وقت پس از فراغت از کارهاى اصلى خود با استاد نشأت مى نشست و روزنامه هاى روز را براى ايشان ميخواند و در بعضى مطالب اظهار رأى مينمود قدرى هم از زبانهاى خارجى با اطلاع بود .

دکتر محمد سیاسی - اصفهان

آتشکده خاموش

چه پرسی کز چه زین صحرا سواری بر نمی خیزد
که از مرداب خاموشی غباری بر نمی خیزد
سکوت مرگ را نبود نشان زندگی ، آری
صدائی هرگز از سنگ مزاری بر نمی خیزد
گریزد نور از این وحشت سرای تیره؛ کمتر گو
چرا صبح سپید از شام تاری بر نمی خیزد؟
مخواه از غنچه تصویر هرگز عنبرافشانی
که بوی عطر از نقش و نگاری بر نمی خیزد
میفشان در کویر آرزوها بذری حاصل
ز چوب خشک هرگز برگ و باری بر نمی خیزد
چنان سوزاند از بن سوز سرما نونهالان را
کزین بستان دگر بوی بهاری بر نمی خیزد
ز دم سردی گل امید جانها گشت پژمرده
دگر ز آتشکده دلها شراری بر نمی خیزد
نباشد تا گرمی برون ناید نوا از نی
ز نای ما دگر آوای زاری بر نمی خیزد
کجا شد پایمردی ها که ما افتاده ایم از پا
ز بهر دستیاری از چه یاری بر نمی خیزد؟
بکاری دست باید زد که کام دل بیار آرد
«سیاسی» از فغان و ناله کاری بر نمی خیزد!

جنگ (بیاض) استاد حافظ ؟

در شماره پنجم قسمت اول مقاله مربوط به معرفی جنگ خطی نفیسی که اخیراً دیده‌ام درج شد ولی بصورتی ناقص. علت آن بود که دنباله اوراق مقاله در چاپخانه به کناری افتاده و مصحح مجله مقاله را به همان صورت مندرج در شماره قبل کامل دانسته و طبعاً در انتهای آن حتی زکری از «نا تمام» بودن مقاله نشده بود و نویسنده آن را پس از اینکه چاپ شده بود و انتشار یافت خواند و دست و پا شکسته‌اش دید. ولی ابقر ماندن مقاله موجب آن شد که فرصتی برای ملاحظه مجدد نسخه پیش‌آمد و در خدمت استاد یغمائی که خواستار و شائق زیارت آن بود به صاحب‌کریم و عزیز نسخه مراجعه کردیم و عکسهایی از خاتمه نسخه و مثلثات سعدی آن گرفتیم که درین صحائف از نظر خوانندگان ارجمند می‌گذرد.

از ممیزات این جنگ آن است که گردآورنده مقادیری از اشعار شاعران عصر خویش یا نزدیک به زمان خود را که صورت مضبوط و صحیح آن اشعار است در بیاض نقل کرده است. از آن جمله به همام تبریزی علاقه‌ای وافر داشته و غزلیات خوب و زیادی از او آورده و عده‌ای از آنها را جواب گفته یا تضمین کرده است. در مورد اوحدی نیز همین روش را دارد. شاعر دیگری که اشعارش مورد نظر شمس حاجی است ناصر بخاری است و مخصوصاً غزلی از او را که در مدح و توصیف شیرازست نقل می‌کند که در شماره گذشته یغما به نظر خوانندگان رسید و علاقه آن شاعر را بدان شهر نیک می‌شناساند.

درین بیاض چند غزل از شاعری بنام قطب‌الدین یحیی بن زنگی شیرازی (در مراجعه اول اسم پدرش را نخوانده بودم و در شماره قبل ناشناخته مانده بود) که تخلصش زنگی بوده (مستفاد از غزلیات او) مندرج است که برای ما تازگی و اهمیت دارد. خیام‌پور در فرهنگ سخنوران زنگی شیرازی را منحصراً بنقل از هفت اقلیم و تذکره خوشگو شاعر قرن ششم نام برده است، ما در اینجا یکی از غزلیات او را نقل می‌کنیم که نویسندگان تاریخ ادبیات را مفید خواهد بود:

لملیح الکلام مولانا قطب‌الدین یحیی بن زنگی الشیرازی رحمه الله علیه

جانا رخ تو رونق گلزار می‌برد	لعلت ز لاله گونه گلزار می‌برد
باغ از رخت نتیجه گلزار می‌دهد	باد از خطت بنفشه بخروار می‌برد
جز چشم پر خمار تو کس در جهان ندید	مستی که عقل مردم هشیار می‌برد
رویت بهار باغ بهشتست و چون بهشت	مقدار لاله زار و سمن زار می‌برد
خوبی فزود از آن خط زنگار گون ترا	با آنکه حسن از آینه زنگار می‌برد
حسن نشان بکعبه دل می‌دهد مرا	بازم بسوی خانه خمار می‌برد

دل باز دست بر سر زلف تو می زند
آن زلف همچو دام تو ز اغیست سرنگون
دیوانه دست پیش سیه مار می برد
کان خال همچو دانه بمنقار می برد

زنگی چو وصف لعل در افشانت می کند

گوهر ز طبعش ابر گهر بار می برد

شمس حاجی از اشعار خود نیز مقداری نسبتاً کثیر (حدود پنجاه شصت غزل) در این جنگ کتابت کرده است و ظاهراً از همین مرجع ممتاز و منحصر میتوان به اشعار او که لطف و ذوقی دارد دست یافت، لذا مناسبت دارد در اینجا ایاتی چند از او نقل کنیم و بدو این چند بیت را که در آن به نسبت خود اشاره می کند می آوریم :

روا بود که دل از مهر ما پردازی !
بنازم آن قد و آن قامت و خرامش را
نظیر حسن و جمال تو در جهان چون نیست
نظیر شعر تو ای شمس حاجی اندر عشق
عجب نباشد اگر آتشی است در جانت
ترجیع بندی مفصل هم از خود درین سفینه نوشته است که ترجیعش را نقل می کنم .
جز عشق هر آنچ هست هیچ است
از عقل بیر که پیچ پیچ است

در غزل پیرو سعدی بوده (و گاه هم همام و اوحدی را تقلید می کرده است) که نمونه آن نقل می شود :

تو دگر پند مده عاشق سودائی را
نام و ننگ اربود جمله عالم دانند
روی بکشائی و گوئی که نظر بر بندید
ما به نادانی خود معترفیم ای عارف
بجز از تفرقه حاصل نشود زان مجمع
دیده مردم بینا که بود طالب نور
بی رفیقی نبرد عمر به پایان هرگز
شمس حاجی سخن عشق نکو میگوید
آن سر زلف که سرمایه سوداست بین
زانک حالی دگرست این دل شیدائی را
کاجتماعی نبود عفت و رسوائی را
که بیند به جهان دیده تماشائی را
پیش نادان مگشا دفتر دانائی را
که به هم جای بود زینت و زیبائی را
خاک پای تو کند سرمه بینائی را
آنک او دیده بود زحمت تنهائی را
غیر طوطی که کند پیشه شکر خائی را
مکن ای دوست ملامت من سودائی را

نشدم شاد دمی زانک غم گشت ندیم
انده دوری یار و غم حرمان دیار
ز آرزو و هوس صحبت یاران قدیم^۲
داشت دیوانه دلم را و تنم کرد سقیم

هر آن دلی که درو عشق نیست بی جان است
که جان دل به حقیقت ز عشق جانان است

۱- لا ابالی چه کند دفتر دانائی را ... (سعدی)
۲- فتوی پیرمغان دارم و
قولی است قدیم ... (حافظ)
مادگر کس نگر فتمیم بجای تو ندیم. (سعدی)

رباعیات

ماهی دارم که لطف پیرایه اوست زلفی دارد که مهر در سایه اوست
وان خال که گرد او خط سبز دمید خضری است که آب زندگی مایه اوست

هنگام سپیده دم گل آراسته بود از تنگی دل پگاه برخاسته بود
در پای صبا که بشکفانید او را زد بر کف دست عذرها خواسته بود

آن کیست بگو که مبتلای تو نشد روی خوش تو دید و برای تو نشد
گر آب حیات زندگانی بخش است بر سر خاکش که خاک پای تو نشد

شمس حاجی در جنگ خود از اشعار سعدی بیش از شعرای دیگر اختیار کرده است و اشعار مختار او اغلب فردا اول و ممتاز است و معلوم میشود که به هم شهری خود (که قریب شصت سال میان وفات سعدی و کتابت این جنگ فاصله زمانی بوده) اخلاص تمام داشته است. در يك جا از این جنگ سعدی را با عنوان «تاج العارفین» نام می برد.

مسلم است که این کاتب و جامع، اشعار سعدی را از روی نسخ یا نسخه معتبری نقل کرده و چون خود شاعر و صاحب ذوق اصیل بوده اشعار را بصورت صحیح و نزدیک به روایت اصلی سراینده نقل کرده است و از همین لحاظ ضبطش تا حدود زیادی می تواند مورد اعتماد ما باشد. مخصوصاً ضبطی که از «مثلثات» (ملمع) سعدی با مشکول بودن عده ای از کلمات مشکله بدست داده است به سبب آنکه ناقل خود شیرازی و نزدیک به عصر شاعر است اصح نسخ موجود میتواند بحساب آید. در اینجا عکس نسخه مثلثات با تشکر از صاحب نسخه درج می شود تا مصححان کلیات سعدی و محققان لهجه های قدیم ایران بین این صورت و صورت مطبوع در نسخه فروغی قضاوت و مطالعه نمایند و دریابند که چه تفاوت های مهم و بارز در میان هست. تردید نیست که این ضبط نه تنها در حل ملمعات مفیدست بل در فهم غزلیات شاه داعی و شمس پس ناصر (که از هردو اشعار شیرازی بازمانده است) مفید خواهد بود.

غیر از مثلثات از اشعار دیگر سعدی که نقل کرده است نیز ایاتی نقل می کنیم تا ضبط این جنگ و تفاوت استعمالات آن با نسخ مصحح مرحوم فروغی و حضرت یغمائی از کلیات سعدی معلوم شود:

مردان ۱ چو ملخ در پس زانوی ریاضت ما مور میان بسته دوان بر در و دشتیم
پیری و جوانی بی هم چون شب و روزند ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم ۲

ای یار غار سید و صدیق نامور گنجینه فضائل و مجموعه صفا ۳
سالار خیل خانه دین حاجب ۴ رسول سرد فتر خدای پرستان بی ریا

۱ - فروغی: ایشان. ۲ - ضبط فروغی به استناد نسخه قدیم همین طور است نه به صورت نسخه های چاپی. ۳ - مجموعه فضایل و گنجینه صفا. ۴ - ف: صاحب.

گاه‌های ۱ به لطف گوی که سالار قوم را
گاهی به قهر گوی که صد کوزه نبات
هرگز به پنج روزه حیات گذشتنی
نی کاروان برفت و تو خواهی مقیم مانده
این بکر فکر ۶ من که به حسنش نظیر نیست
عمرت دراز باد نکویم هزار سال

بر زحمت عوام بیاید تحملی ۲
که که چنان مفید نیفتد ۳ که حنظلی
خرم کسی شود مگر از مهر ۴ غافل
ترتیب کسرده اند ترا نیز محملی
مردم مخوان اگر دهمش جز به مقبلی
زیرا که اهل حق نپرستند ۷ باطلی

گرت هزار بدیع الجمال پیش آید
به خزو اطلس وقتی گر ۹ التفات کنی
مثال اسب الاغند مردم سفری
حقوق صحبتم آویخت دست در گردن ۱۱

بین و بگذر و خاطر به هیچ یک ۸ مسبار
بقدر کن که نه اطلس کم است در بازار
نه چشم بسته و سر گشته همچو گاو عصار ۱۰
که حسن عهد فراموش کردی ای غدار

جهان بر آب نهادست و زندگی بر باد
بسی بر آید و بی مافرو شود ۱۳ خورشید
همین نصیحت من گوش دار ۱۴ و نیکی کن
یکی دعا کنمت بی رعونت از سر صدق
تو گر مرا به دعا هم مدد کنی شاید

غلام خاطر ۱۲ آنم که دل برو ننه‌اد
بهار و گاه خزان باشد و دی و مرداد
که دانم از پس مرگم کنی به نیکی یاد
خدا در نفس آخرین پیامرزا ۱۵
که آفرین خدا بر روان سعدی باد ۱۶

شمع را باید ازین خانه بدر بردن و کشتن

تا که همسایه ندانند ۱۷ که تو در خانه مائی

کدام کس بتو ماند که گویمت که چنوئی
هزار دیده چو پروانه برو وجود ۱۹ تو عاشق
ترا که درد نباشد ز درد ما چه تفاوت
به اختیار تو سعدی چه التماس بر آید

زهر چه ۱۸ در نظر آید گذشته‌ای به نکوئی
غلام مجلس آنم که شمع مجلس اوئی
تو حال تشنه چندان ۲۰ که بر کناره جوئی
کس ۲۱ او مراد نبخشد تو کیستی که بجوئی

بنای مهر نمودی که پایدار بماند ۲۲
گرت به گوشه چشمی نظر بود به ضعیفان ۲۳

مرا به بند بیستی خود از کمند بجستی
دوای درد من اول که بی گناه بجستی

- ۱- ف : وقتی ۲- ف : با گفت و گوی خلق بیاید تحملی. ۳- ف : به کار نیاید
۴- ف : موت. ۵- ف : بود. ۶- ف : فکر بکر. ۷- ف : نپسندند. ۸- ف :
هیچکس. ۹- ف : بخزو اطلس اگر وقتی. ۱۰- ف : مدار. ۱۱- ف : دامن. ۱۲- ف :
همت. ۱۳- ف : رود. ۱۴- ف : پیش گیر. ۱۵- این بیت در نسخه فروغی در
اواسط قصیده است. ۱۶- این بیت در نسخه فروغی در حاشیه است با این صورت : «اگر مرا
به دعائی مدد کنی شاید» ۱۷- ف : به همسایه نگویید. ۱۸- ف : زهر که. ۱۹-
ف : جمال. ۲۰- ف : ندانی. ۲۱- گر. ۲۲- ف : نماند. ۲۳- ف : اسیران.

وان که ۱ نشنیده است وقتی بوی عشق گو به شیراز آی و خاک من بیوی

دولت جان پرورست صحبت آمیزگار ۲ خلوت بی مدعی سفره بی انتظار
درغزل مشهور و معلمت همه شوخی و دلبری آموخت « این دوبیت را پس از بیت دوم
اضافه دارد :

معلم این همه دلبندی از کجا دانست مگر به جای دگررفت و شاعری آموخت
مگر بنفشه نسیمی که می دمد در باغ از آن کلاله مشکین عنبری آموخت

باری جنگی است بسیار عزیز خواه به خط استاد و مراد حافظ باشد یا نباشد و اگر
احتمال نویسنده این سطور باطل است به محضر ارباب ادب تقدیم عذر می کنم .

ایرج افشار

چهار صفحه بعد گر اور مثلثات سعدی است

مجله یغما : این بیاض نفیس را در مدتی کمتر از دو ساعت این بنده حبیب یغمائی
نیز زیارت کردم ، نسخه ای است اصیل و معتبر و بتحقیق در قرن هشتم کتابت شده خریداری
و نگاهبانی و نگاهداری آن در یکی از کتابخانه های ایران لازم و واجب است .

هرچند صاحب آن مایل نیست آن را از کتابخانه خود بیرون دهد ، ولی چون دانشمندی
با خرد است می داند بالاخره صاحب هر کتابخانه خصوصی می میرد و کتابهایش پراکنده می شود
و بهتر این است گوهری گرانبها را در خزینه ای مصون از تعرض و دستبرد محفوظ داشت .
هر چند بهائی واقعی برای چونین میراثی معنوی نمیتوان تعیین کرد ، ولی می باید چندین
کتاب شناس قیمتش را برآورد کنند و گران ترین بهارا پردازند که پول خسیس را در برابر
چنین گوهری نفیس ارزش نیست .

اگر کتابخانه دانشگاه و کتابخانه مجلس در این باره اهتمام نمی کنند دست بدامان
حضرت باقر پیرنیا نیابت تولیت آستان قدس رضوی باید زد .

بند دگر بر که کند اعظم
آن مقامی حکم فاعتر
هر که بگفت نصیحت کنان
باده المحسن واد عمیق
کردمت هست جو مردان برو
رب افعی و اقل عثری
وله فی المثلث

خیلی الهدی انجام اصلح
نصیحت نیکبختان کوش گیرند
کش اینج داراغت خاطر نرزد
من استاسرت لا غلط علیه
چه نگو گفت در بای شرمسور
کنیم نی ببر کول اینج در وین
دع استغصاص من طال احرامه
جرات بند باش اری تو این
بانتای دهر از آری پشت
نابت نسیم لطف تقدم

کر کند بر کرم دوا بجلال
موعظه شمع فتم الجبال
کوش ندارد بخورد کوشمال
تمحی النفس و تنفی الجبال
ور علت نیست جو سعدی بنال
انت رجای و علیک اتکال

ولکن من هدده الله افلح
حکیمان بند در ویشان بد برند
که نخی عاقل ده بار اثرت
من استضعفت لا تکسر یریه
کای فریه مکن بر لا غراں زور
کوالش می بی د نعل مرز نش
فقوس الدهر لم تقدر غ بهامه
ترا نیز از بند از ده داسنه
هم نی برانه کان بوکش ای گشت
تواضع ترفع لا تقل مندّم

که دوران فلک بسیار بود ست
نه گشت تفسیر و فوق خواند اشیای بهشت
لِیَعْفُ الْمُنْذِرِ عَنْ سُوءٍ مِنْ ضَلَّ
مِنْهُمُ كَافَّةً كَانُوا بِذُنُوبِهِمْ
لَمَسْکِینِ اَوْسَتْ وَخَدَاوَهُمْ
مَنْیَ زُرْتُ الْفَتَى غِثًا اَجَلْتُ
رَبِّیَا لَمَنْ عَزَّتْ بَکَاهُ
عَزِیزِ کَتِ هُنَّ اَسْ هَرَمَ مَدَّوْیُ
تَمَّتْ فِی قَبْرِ یَسْتَهی الزَّادِ
وَرُکُونِیتِ آن جَاءَ وَحِلْ
وَجْهَ تَرْتِی رُوی کَتِ بَرِغْ
تَلَفَّتِ السَّوِی وَالتَّقَلُّ
بُرْسِ آنرا که جِسم از فاقه خوشت
غَرِشِ نَانِ هَلْجِ از حُلُو اَبَرِ
اَفِی یَا مَنْ تَلَاهِی حَوْلَ مَنْقَلِ
فَقِیرِ از بَرَنَازِ بَرِ دُعا حَوَانِ
اَجْدَانِ اَیْ لَیْسَ سَبْخِ خَوِی وَتَقَلَّتِ

که بنمود ستود و در روز ست
لِیَسْمِیَ کَسَوِی مَادِ وِیْدِ یَزِیْتِ
وَلَا یَسْتَهْرُکُمْ مِنْ قَابِلِ زَلَّتِ
کِه تَرَسِیدُمْ کِه خَوِی رُوزِی بَغِیْتُمْ
مَحْنِ شَرْدُمْ تِذَانِ حِنْدَا کِه بَکَرِیْتِ
فَلَا کُنْتُ رَحِیْمِی لَا یَمْلُکُ
جَوَکُمُ بَیْتِ خَاطِرِ بَیْنِ خَوَاهِدِ
کِه حُجَّتِ هَمَّ مَلَالِ آرِتِ بَیْنِ اَزِیْتِ
وَلَا تَحْجُدُ غِنَا قَدَرِ زَادِ
تَوْبَایِ وِشَایِ رُوحِ حِلِ بَیْنِ
تَرِیْنِ مَسْکِینِ جِزْیِ لَیْسَ خَوَانِ
سَلِ الْبَحْجَانِ کِیْفَ الْخِزْرِ وَحَلِ
کِه قَدَرِ غَمَّتِ اَوْدَانِ کِه جَوَانِ
نَنْ تَوِی کَلْشَکَرِ هُنَّ کَتِ بَکَرِیْتِ
عَنِ الْخَطَابِ فِی وَاِدِ عَفْقَلِ
تَوِی تَنْدِی کِه مَرِغِ بَیْتِ بَرِخَوَانِ
کِه مَسْکِینِ وِ سَرْمَالِ سَنَهْ خَوَفْتِ

کتاب مذاخر

چرا ندای کیش سرج خود پست و نغبت	که می بینی و سر ما گسسته خویش
نجات المال لو احببت قدمت	و این خلفت محبوسا نندامت
مینه در عقل داری بر تن و هوش	اگر مردی ده و بخش و خور و نوش
نوا که پیغمبر از هجرار و رسته	بشمار که کم خورد و نام نوشته

صِرْفَتِ الْخَصْرِ فِي حَصِيلِ مَالِكَ
تَفَكَّرَ بِأَمْعَنِ فِي مَالِكَ

کسی از رزق دنیا خوش برداشت	که چندی خورد و چندی نوش برداشت
که پسندیت که خود از غصه بکنم	که کردم کرد انحراف با نخبم
بماء الوجه مع خبث النفوس	کمضباج علی قبر المجوس
بکبر ما نزل هید زور	درین مردار و برون مشک و کافور
اگر عارف نماند نه کند و نه جزو	اگر جویند کس در به از شو

مَنْ عَاشَرَ تَخْلُوقَ الْعَوَارِضِ
إِذَا قَالُوا لَكَ الْكُفْرَ لَا تَعَارِضِ

مرو باز ده بوشان شام و شبکس	جورنی در عقل نه دست ندید
چنان زدم دوت است جو خوش و آکند	که با کس خور ادیک ہی چه واکند
و بد باضاح و الکف عن ملامه	لعل القوم فهم ذو کرامه
میکو نفخ و بشان هنر نیست	که در مرد نیست هم زهشان در نیست

که احسان بکنه و اهری را محو کن
شده میان هم بخت صاحب قبول

نعا قال خیاط بموصی
لما جاور له قدر فقصت

سخن سهاست بر طرف زبان گفت
نکه کن کان سخن هر جا توان گفت

غراز من می کشن و اهر کس کی راز
کجمنی بری خست رفدند از

خفی البتر لا تؤدع حلیلک

حذار امینه ان یسی حیلک

مکو بادوستی کویم چه باکست
که کرد دشمن بنود هم هلاکست

نوازده ثمن بری عاقل از دوست
که غشخ ثمن بروت اش بسندت دوست

یقول الزاجری لا تلعب
انما تلعب بکسط الحلاب

چه خوش گفت کبر با بار طناز
تو درنی بست آن در مینداز

گذگی صی کش ای زواجونی گفت
مزم طسرت فلاشی نون اشفت

ان استحسننت هذا القول بعدی

قل اللهم نور قی سعیدی

جیاشد که بر حمت بار سا به
اگر در کار درویشی دعا به

که خیرت بروت ازین معنی کت اشفت
یکی رحمت سعیدی با کس ای گفت

مرا این حسن دارد دختر مکر
کجا دل بندم اندر دختد بکر

ازان فرزند خویش آید بسندم
که در فرزند کس دل می بندم

مشکلات هند^۱

از . سلکسیون آوریل ۱۹۶۷

« بعد از ۱۹ سال که از استقلال هند می‌گذرد و با وجود کومک‌های خارجی که تا کنون به میلیارد‌ها فرانک رسیده است ؛ این منطقه وسیع از جهت کمبود مواد غذایی و افزایش جمعیت دچار مشکلات فراوانی است » .

از اعلام استقلال هند ۱۹ سال می‌گذرد . این امر مردم هند را دلخوش و مسرور می‌دارد . اما هم اکنون هند آن چنان دچار بحران است که تفوق بر آن بسیار دشوار و دیرباب می‌نماید . وقتی اوضاع هند را مورد بررسی قرار می‌دهیم از عدم توسعه و پیشرفت کافی ، از یک طرف ، و از کثرت جمعیت آن ، از سوی دیگر دچار حیرت می‌شویم آنگاه ذهن ما به علل و جهاتی چند متوجه می‌شود که مهمترین آنها بشرح زیر است :

۱ - **افزونی بیش از حد جمعیت :** هند کشوری است که وسعت آن نزدیک به یک سوم مساحت کشورهای متحده آمریکا است ؛ اما جمعیت آن نزدیک به نیم میلیارد است . یعنی جمعیتی که بیش از آمریکای شمالی و جنوبی میباشد . این جمعیت وحشت‌آور است . با آنکه فعالیت‌هایی علیه افزایش روز افزون آن بعمل آمده و سعی شده است که توالد و تناسل در آن کشور ترتیبی متناسب با زندگی و بنیة اقتصادی مردم پیدا کند مع‌هذا جمعیت هند به میزانی برابر با ۱۲ میلیون نفر در سال می‌رسد .

۲ - **کمبود مواد غذایی :** هفتاد درصد مردم فعال هند به کارهای کشاورزی سرگرم می‌باشند . با وجود این ، حتی در سالهای خوب و پر محصول اگر مردم هند از گرسنگی رنج نبرند بیقین دچار مضیقه غذایی خواهند بود . اما هنگامی خشکی و قحط سالی است ، چنانکه سال گذشته چنین وضعی بود ، تنها مازاد غله آمریکا می‌تواند شعب مخوف قحط و غلا را از آن کشور وسیع دور نگهدارد .

۳ - **روشهای کهنه و فرسوده کشاورزی :** هنوز بسیاری از کشاورزان هندی زمین سخت را بامیخهای چوبی نوک تیزی که در حکم گاوا آهن است شخم می‌زنند . تراکتور و ماشین‌های خرمن‌کوب به نسبت در هند خیلی کم است و وسیله آبیاری همان گاومیش‌هایی هستند که بجای تلمبه‌های برقی قوی آب را از چاهها با زحمت بیرون می‌آورند و نیروی بدنی آنها بجای برق بکار می‌افتد . خرمن‌کوبی نیز بجای ماشین ، بادیست انجام می‌گیرد و بسیار شاق و پرهزمت است .

۴ - **کم‌ثمر بودن صنعت و کارخانه‌ها :** ده‌ها و ده‌ها کارخانه جدید در تمام هند بکار افتاده است ؛ اما تعداد زیادی از این کارخانه‌ها تا مقدار چهل تا پنجاه درصد از ظرفیت

اصلی خود را بیشتر کار نمی کنند زیرا مواد اولیه بقدر کفایت در دست نیست و نیز این کارخانه ها بعلت کمبود وسائل یدکی ، چنانکه باید و شاید ، کار نمی کنند . چنانکه در کشوری وسیع مانند هند که احتیاج فراوانی به منسوجات دارد کارخانه های بافندگی را بعلت کمبود پنبه خام می بندند .

۵ - میلیونها بیکار در هند : آمارهای کاملی درین خصوص در دست نیست و نمی توان تعداد دقیق بیکاران را معین کرد ولی برابر آمارهای رسمی که تا کنون در دست است در شهرهای بزرگ هند بالغ بر ۱۵ میلیون بیکار وجود دارد همچنین بیکاری در مناطق روستائی به میزان بسیار زیادی در حال توسعه و پیشرفت است .

۶ - کمبود مسکن : تعداد زیادی از هندیها مجبورند در هوای آزاد و آفتاب ، روزها و در زیر نور مهتاب ، در کوچه ها و شهرهای بزرگ هند ، شبها را بروز آورند . تعداد چنین افراد خانه بدوش و بی خانمانی سال به سال رو به افزایش است . خانه های پوشالی و کثیف و محقر دائماً در تزايد می باشد . خانواده های پر جمعیت فقیر در کلبه های محقر و منازل بسیار کوچک ، با هم روزگار می گذرانند بی آنکه آب جاری و فاضل آب (اگو) در در اختیار داشته باشند .

۷ - عدم اطمینان : ضعف قوا و فتوری که این کشور بدان دچار است اندوهبار و دلسرد کننده می باشد . ابتدا امیدواری زیادی بود که هندوستان بتواند با سازمانها و تأسیسات دموکراتیک و سیستم حکومت نیمه سوسیالیست و نیمه لیبرال کشور را بسوی هدفی مترقی و پیشرفت اقتصادی سریعی رهبری کند . برخی از مقامات خیر و کارشناسان وارد تصور می کردند که هند قدرت اقتصادی و سیاسی بزرگ و بتمام معنی کاملی را بدست خواهد آورد آن چنان قدرتی که بتواند در برابر چین کمونیست وزنه قابل توجهی باشد اما ، اکنون ، این امر کاملاً محرز و آشکار نیست .

صنایع جدید نتوانسته اند نیروی هند را کاملاً تثبیت و پابرجا کنند . برعکس کشور هند بیش از پیش در غرقاب قروض خود فرو رفته و بیش از هر موقع دیگری به کمک و مساعدت نیازمند است . کمک خارجی که تا کنون به هند داده شده است بالغ بر ۵۰ میلیارد فرانک فرانسوی می شود مع هذا با چنین کمکی نتایج ثمر بخش آن چندان متناسب با امیدواری هایی که می رود نیست . بعلاوه قروضی که هم اکنون کشور هند بهمرسانده و از خارج استقراض کرده است تا بیست میلیارد فرانک بالغ می شود ، تنها در سال ۱۹۶۶ مخارجی که مربوط به این وامها بوده است تا یک میلیارد و ۸۰۰ میلیون فرانک ارزیابی و تخمین شده است .

از جهت داخلی ، هند بیش از پیش خود را مطیع قوانین و اوضاع و احوال استثنائی احساس می کند و با نوعی حکومت نظامی زندگی می کند - مخالفان رژیم حکومت - که تعداد آنها دست کم به ۵۰۰۰۰ می رسد - گاه به گاه به زندان درافکنده شده اند . اتهام چنین زندانیانی این بوده است که به چین و پاکستان مدد رسانده و یا موافقت ضمنی کرده اند - و یا بخاطر اینکه خواسته اند دولت را از بین بردارند در مظان تهمت قرار گرفته اند .

باری توقیفها مرتباً ادامه داشته و دارد . حزب کنگره در هندوستان ، که از زمان استقلال هند قدرت حکومت را در دست داشته ، بجای اینکه خود را با مشکلات و مسائل

روزافزون سیاسی و اجتماعی و اقتصادی روز تطبیق دهد و راههای حلی برای آنها بگشاید ؛ بیش از پیش تعصب و عدم انعطاف نشان می دهد . و حال آنکه این حزب به نوعی تحول و تجدید حیات نیاز و آفری دارد . روی این اصل ، جوانان هندی نسبت به امکانات مترقی و مساعدی که این تشکیلات فرسوده بتواند برای آنها در آینده بوجود آورد تصویری روشن ندارند .

حال ، باید دید از چه زمانی هند دچار اشتباه و گمراهی شده است ؟

مقامات رسمی دهلی جدید بحران فعلی هند را ناشی از برخورد کوتاهی می دانند که در پائیز سال ۱۹۶۵ بین هند و پاکستان حاصل شد و این دو کشور را در برابر هم قرار داد و بالنتیجه ممالك متحده آمریکا را بر آن داشت که کومکهای اقتصادی خود را به آن دو کشور متوقف سازد و چون این تصمیم مقارن باوضع وخیم خشکی و قحطی طولانی در آن کشور بود بناچار این امر موجب تشدید بحران و وخامت اوضاع هند شد . افراد بصیر و مطلع غرب ازدو سال پیش وقوع بحران را بخوبی احساس می کردند - منتهی پیش آمدن جنگ و خشکسالی باعث تسریع در وقوع و تشدید اوضاع ناگوار فعلی گردید .

طرح ریزی مربوط به سوسیالیسم و کندروی های اداری مانع ترقی متناسب کشور شده و بهبود کلی سطح زندگی هند را متوقف ساخته است . سه برنامه پنج ساله به هند تحرك خاصی بخشید . اولین برنامه مترقی پنجساله در سال ۱۹۵۱ میلادی وارد مرحله اجرا شد . بر اثر اجرای این برنامه هند به ترقیات محسوسی - و گرچه تك تك و متفرق - نائل شده است . بطوریکه میزان تولیدات صنعتی هند علی الخصوص از ۱۵۰ درصد حتی در نتیجه اجراء این برنامه افزایش پذیرفته . اما در برنامه سوم تولیدات صنعتی کشور به نسبت هدفها و طرحهای کلی آن به ۲۷ تا ۳۰٪ نیز تنزل یافته است . آنچه مربوط به افراد کشور و طبقات تولید کننده میباشد سهمی بسیار کمتر و ارقامی بسیار نگران کننده است . سال گذشته ، عایدات متوسط هر فرد در کشور هند سالانه مبلغی قریب به ۳۵۰ فرانك فرانسوی بوده است . با احتساب و مقایسه نسبت به گذشته باید گفت ۹۰ فرانك فقط در مدت هیجده سال استقلال هند بدراآمد سالانه هر فرد هندی افزوده شده است

عدم موفقیت برنامه ها : جریان ناگواری که در این امر بنظر میرسد اینست که مأموران مسؤل برنامه و طرح ریزی اقتصادی تعداد افراد کشور را کمتر از آنچه بحقیقت بوده است ، آمارگیری کرده اند . چنانکه در سال ۱۹۶۱ رقم جمعیت از آنچه پیش بینی شده بود چهل میلیون بیشتر نشان داده می شد . این افزایش جمعیت بحد سرسام آوری پیش می رود و امید چندانی به جلوگیری از افزونی آن نیست مگر با انجام برنامه هایی که بعدها بدان اشاره خواهیم کرد .

در مدت اجراء دو برنامه پنجساله اول ، تولید کشاورزی از ۵۰٪ افزونی یافت . اما این افزایش ناشی از مدرن کردن روشهای کشاورزی نبود بلکه ناشی ازین بود که زمینهای تازمائی را داخل کشت کرده اند .

از سال ۱۹۶۰ تولید سالانه غلات در حدود ۸۰ میلیون تن بود و کمابیش این مقدار ثابت مانده است در صورتیکه بین سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۶۵ جمعیت هند ۵۰ میلیون نفر افزایش یافته .

مقامات دولتی هند باید یکی ازین دوراه را انتخاب نمایند : یا مواد غذائی برای تغذیه این چند میلیون فرد اضافی وارد کنند یا اینکه همان سرمایه های ضعیف داخلی خود را در راه کشاورزی بکار اندازند . مقامات هندی راه اول را برگزیدند و مواد غذائی را وارد کردند . نتیجه چه شد ؟

نتیجه آنکه : هند در شمار کشورهای قرار می گیرد که نتیجه کار (راندمان) کشاورزی آن بسیار ضعیف است و در آنجا روستائیان بطور متوسط بیش از دو کیلو کود در هر هکتار زمین بکار نمی برند .

واما صنعتی شدن کشور که ابتدا خیلی سریع می نمود کم کم به مشکلات تازه ای برخورد کرد . برنامه ها به نسبت ذخائر و امکانات بسیار متعالی و پیشرفته بود ابتدا هند به بهره برداری از ذخائر خود ، که به نسبت بسیار مهم بود ، آغاز کرد و از ارزهای خارجی که در اختیار داشت سود جست سپس به گرفتن قرض ارزاست و چپ دست یازید . اما متأسفانه اکنون هنگام واریز کردن آن قروض فرا رسیده است .

طرح کنندگان برنامه ها از این حقیقت غفلت داشته اند که ادامه کار بسیاری از صنایع و کارخانه های جدید بستگی به تجهیزات و وسائل یدکی کارخانه ها دارد که باید از کشور های خارج وارد شود و حتی برای تهیه مواد خام و اولیه نیازمند ممالک دیگر باید بود و ناچار کمبود مواد را باید دیگران تامین کنند . اتفاق را ، وقتی هند ذخائر ارزی و امکانات موجود برای قرض کردن را از دست داد افزایش مواد و مصالح لازم برای صنعت نیز بیکباره روبه تقلیل نهاد . طراحان اقتصادی چنین اندیشیده بودند که : در آینده هند واردات خود را از محل فروش اشیاء تمام شده و وسائل مصنوع خود خواهد پرداخت و جبران واردات را با صادرات خواهد کرد . اما قیمت کالاهای ساخته شده در هند آن چنان زیاد بود که بزودی صاحبان کارخانه درین کشور احساس کردند که فروش کالاهای آنها در بازار های دنیا دچار مشکل بلکه عدم امکان فروش شده است .

نتیجه این شد که : تعادل و توازن تجارتي در سال ۱۹۶۵ بهم خورد و دچار کمبودی معادل ۶ میلیارد نیم فرانك فرانسوی گردید .

اشتباه دیگر طرح کنندگان برنامه این بود که نتوانسته بودند تورم اسکناس را که ناشی از مخارج انجام نقشه های وسیع پیشرفت توسعه هند بود پیش بینی کنند . در سال ۱۹۶۴ که سال صلح و آرامش و از جهت بهره برداری محصول بسیار عالی بود قیمت مواد غذائی بمیزان ۲۱ ر. و بهاء سایر اجناس عمده به میزان ۱۴ ر. افزایش یافته است .

طبیعتاً ، برنامه ریزی مستلزم رهبری دقیقی است ، اما طراحان برنامه در هند گوئی رهبری را يك هدف غائی می پندارند نه يك وسیله : در حالی که اداره و انجام يك برنامه وسیله ای است برای رسیدن به منظور های نهائی .

در کشور هند ، دولت بصورت شورای عالی رهبری درآمده است که بر تمام صنایع و کارخانه ها چه جنبه ملی داشته باشد و چه صورت خصوصی - تسلط کاملی دارد . درین کشور عوامل و یادی دولت هستند که ارقام تولید و مدلهائی را که باید ساخته شود مشخص می کنند و نیز اینان هستند که قیمتهای فروش را - جزء به جزء - تعیین می نمایند گوئی در هند بدون

موافقت دولت نمی توان هیچ کارخانه ای را ساخت و یا نصب کرد و یا هیچ کارخانه قدیم را توسعه بخشید .

دولت بطور دقیق و عمیق توزیع و فروش ارزاق و سایر رشته های تولید و ثروت و مصارف جاری را نظارت می کند ، گوئی دولت وظیفه عطاری را برعهده دارد که مصارف و احتیاجات ۵۰۰ میلیون جمعیت را زیر نظر گرفته است .

مواعنی برای سرمایه گذاری ها : در زمینه سرمایه گذاری های خارجی طراحان برنامه کوششهای بسیار محدودی کرده و نظریاتی بسیار تعصب آمیز دارند - تعداد بسیار کمی از هندیها در باره سرازیر شدن سرمایه های خارجی به کشورشان جداً دچار شك و تردید هستند بخصوص در باره سرمایه هایی که به سرعت در کارخانه های مربوط به کشاورزی بکار افتد . مع هذا هر کشوری بخواهد سرمایه هایی را در کشور هند بکار اندازد از جهات مختلف با اشکالاتی عظیم مواجه خواهد شد . چنانکه ماهها و گاهی سالها باید تا دولت موافقت خود را باین امر ابراز کند و این موضوع تنها يك جهت اشكال قضیه است . دولت است که باید در مورد اهمیت کارخانه و محل و یا تغییر مکان آن و نیز در باره ظرفیت و میزان تولید کارخانه و نیز در مورد خصوصیات جنس تولید شده و فراورده های آن تصمیم بگیرد نه صاحب اصلی آن و یا مأمور اجرای نقشه . میزان کار و تولید کارخانه نیز چیزی است که از قدرت صاحبکار خارج است و باید دولت حداکثر تولید آنرا مشخص نماید . زیرا این امر کاملاً جنبه اقتصادی دارد و باید دولت نظارت کند .

از جهت نظری ، رقابت بین مشاغل خصوصی و کارخانه های ملی و یا خصوصی آزادانه برقرار است ، اما در عمل ، امور ملی ، از جهت بدست آوردن مواد و مصالح کمیاب و امتیازات مربوط به تحصیل اسعار خارجی و استفاده از راه آهن ملی برای حمل و نقل کالا های خود از وضع مساعدتر و ارجحیت کاملی برخوردار میباشند .

مضيقه ها و مواعن دیگری نیز ایجاد صنایع خارجی را مشکل می گردانند قیمت های تمام شده کالاها ، برای صاحبان کارخانه ، دائماً در تزايد است . فی المثل ، قیمت فولاد ، که مشمول مالیات شده و بر قیمت آن مقداری افزوده شده است مطلبی علی حده می باشد . اما مدیران کارخانه ها برای بدست آوردن مقادیر فولاد مورد احتیاج باید وجوهی محرمانه به فولاد گریهای مهم ، بعنوان حق العمل و یا عناوین دیگر پردازند ، همین امر باعث می شود که قیمت فولاد تا ۳۵٪ افزایش پیدا کند و این امر بر سایر اجناس نیز اثر می گذارد .

در هندوستان ، يك کارگر کشاورز از ۱۲۵ تا ۲۵۰ فرانك در روز دستمزد دارد . این ارقام ممکن است برای ما این تصور را پیش آورد که کاریدی و دستمزد در هند بسیار ارزان است . اما ، در عوض مزد يك کارگر متخصص بسیار زیاد می باشد . چون قیمت ها دائماً روبه افزونی است ، برخی کمپانی های شهر بمبئی ملاحظه کرده اند که میزان حقوقی را که در مدت شش ماه می پردازند بمیزان سی درصد بالا رفته است .

از طرف دیگر ، این حقیقت را نیز باید قبول کرد که قدرت تولید کارگران نیز در هند بسیار ضعیف است چنانکه کاری را که سه نفر کارگر در هند انجام می دهند در مجموع برابر است به کاری که يك کارگر ژائنی یا کارگری از اهالی فرمیزیا هنگ کنگ به انجام می رساند . بالاخره امر دیگری که بودجه شرکتها را سنگین و گرانبارتر از پیش می کند نحوه

اخذ مالیات است که سرعت زیادی بالا می‌رود. مالیاتی که هم اکنون بر عایدات شرکتها بسته می‌شود بجای ۰.۴۵ که در سال ۱۹۶۲ گرفته می‌شداکنون به ۰.۶۵ افزایش یافته‌است. در نظر يك صنعت پیشه خارجی قبول این نکته بسیار دشوار است که: برای انطباق با نظر و بینش مقامات هندی باید در کنار ماشین‌ها و زاویه کارخانه‌ها مسکن‌گزیند و اجازه دهید که دولت هر طور صلاح می‌داند در مورد سهام و منافع کارخانه و قیمت‌های اجناس و توزیع آنها آن چنانکه می‌خواهد نظارت کند. یکی از خارجیان چنین اظهار نظر می‌کند: از بس خواسته‌اند روح کارمندی را جانشین روحیه اجراء و عمل کنند وضع بصورت هیولای فلج شده‌ای درآمده است.

اگر هند طالب سوسیالیسم است این امر در صورتی امکان دارد که نخواهد کارها را نیمه تمام انجام دهد. باید اقتصادی نیرومند و رهبری کامل از لحاظ مادی برای توزیع وجود داشته باشد. اما سیستم فعلی هند در حقیقت بدترین جنبه‌هایی را که در سوسیالیسم دیده می‌شود اخذ کرده است. از جمله: رهبری اداری و پوچی کاغذ پرانی و حکومت بوروکراتیک، رواج بسیار دارد بی آنکه از اجراء و عمل آزاد و آنچه مظاهر ثمر بخش سوسیالیسم می‌توان نامید چیزی گرفته باشد.

مقامات دولتی این نوع انتقادات را نمی‌پسندند. بلکه چنین استدلال می‌کنند که: اگر آنها زمام اختیار را به صاحبان صنایع هندی یا غیر هندی واگذار می‌کردند، آنان بیش از پیش در اضافه کردن قیمت‌ها و افزایش منافع شتابزدگی نشان می‌دادند. از سوی دیگر، چنین می‌گویند: دروازه‌های مملکت را بروی سرمایه گذاران خارجی باز گذاشتن بمنزله اینست که اقتصاد کشور را در بست بدست خارجیان بسپاریم و خود تماشاگر صحنه باشیم! از طرف دیگر، این تجربه را نیز بدست آورده‌اند که نه این استدلال و نه آن دلیل در برابر واقعیات زمان نمی‌تواند مقاومتی بکند.

در مارس سال ۱۹۶۶ قیمت سیمان آزاد شده است. و بسیاری از صاحبان کارخانه‌های سیمان ارقام تولید خود را از حدود عادی فراتر برده‌اند. یکی از علمای اقتصاد هند درین باره چنین اظهار می‌دارد که: اگر این تصمیم دوسال زودتر اتخاذ شده بود اکنون کشور هند ازین لحاظ بدیگران احتیاج نداشت و تولیدات خودش رفع نیازمندیهای او را بقدر کفایت می‌نمود و این محصول ارزان‌ترین قیمت را نیز در بازار پیدا می‌کرد.

بدگمانیهایی که يك فرد هندی نسبت به سرمایه‌داری (کاپیتالیسم) دارد و ترس از اینکه مبادا جهان غرب با همه مظاهر استعمارگر و مخوف خود بصورت (استعمار جدید اقتصادی - néo-Colonialisme Econoami que) بر کشور هند مسلط شود، موجب آمده‌است که در جلو سرمایه‌گذاری کشور های خارجی بخصوص چندین میلیارد فرانک برای توسعه صنعت پتروشیمی - سدسیدی ایجاد شود و از آمدن چنین سرمایه هنگفتی به کشور هند ممانعت بعمل آید. طرح دیگری نیز در دست انجام است که بموجب آن سرمایه‌ای به ارزش ۷۵۰ میلیون فرانک بصورت ارز در اختیار دولت هند قرار گیرد تا پنج کارخانه کود شیمیایی با آنها پی افکنده شود. این طرح نیز به انتظار تصویب دولت همچنان معوق مانده است. همین اقدام تنها به دولت مجال خواهد داد که به تولید کود شیمیایی در سه سال آینده پانصد هزار تن بیفزاید.

نگاهی به آینده - بنا بر آنچه گفته شد، آینده هند چگونه بنظر می‌آید؟ بطور

خلاصه : باید گفت آینده هند بسیار تاریک و مبهم است . کمبود مواد غذایی چندین سال بر همین منوال خواهد بود . صنعت چیزی نیست که در چند روز چند ماه بکار افتد و حاصل و بهره کافی بدست دهد . امر تسلیحات نیز هم گران و هم سنگین تمام می شود . بعلت کینه دیرینه ای که هند نسبت بدو همسایه خود پاکستان و چین دارد ناچار است برنامه دفاعی وسیعی را طرح ریزی نماید که ۵۰ میلیارد فرانک هزینه دارد و باید در مدت ۵۰ سال آینده دوام و گسترش یابد . مع هذا ، با گذشت زمان ابر های کدر از افق هند دور خواهد شد و مناظر دلکش و صحنه های امید بخشی جلوه گری خواهد کرد . بدین ترتیب که در آینده : هند می تواند مسائل غذایی خود را حل نماید . با کود شیمیائی بیشتر ، بذرهای عالی و مناسب ، سرمایه ها و اعتباراتی با بهره بسیار کم با بالا بردن قیمت اجناس بدست آمده ؛ کشاورزی هند خواهد توانست بهره و راندها را به نسبت بسیار زیادی افزایش دهد . نظم و ترتیبی که با وسائل ارزان امروز می توان در امر جلوگیری از افزایش موالید بکار برد و این امر - این روزها - کمتر با مخالفت توده مردم مواجه می شود موجب خواهد شد که از افزایش بیش از حد جمعیت جلوگیری شود . گرچه سالها باید تا جمعیت هند رقم بالنسبه ثابتی پیدا کند .

کارشناسان مالی دولت فکر می کنند که پائین آوردن قیمت روپیه - که در ژوئن سال گذشته مورد تصمیم و تأیید قرار گرفته - موجب خواهد شد که منحنی صادرات کشور با نظم و ترتیبی خاص قوس صعودی خود را دنبال کند . همین امر باعث خواهد شد که کسر و کمبود بودجه و عدم تعادل پرداخت ها از بین برود و بار بدهکاری ها سبک شود .

هیچ کس انتظار نمی تواند داشته باشد که صنایع از صورت ملی خارج شود و کاملاً جنبه عمومی بخود گیرد ولی با طرح ریزی های اقتصادی امکان دارد اقتصاد کشور بصورت بهتری بازگشت کند . علمای اقتصاد هند پیشنهاد می کنند که تشریفات اداری و فرمالیته بازی های دست و پا گیر انعطاف بیشتری پیدا کند و بازرگانان و صاحبان صنایع به جلب سرمایه های غربی تشویق شوند .

اگر هند طرز رهبری اقتصادی خود را تغییر دهد و سرمایه هائی را در کشاورزی بکار اندازد کشور های متحده آمریکا خواهد توانست بتدریج به اقتصاد هند مدد رساند . در پنج سال آینده هزینه عملیات اقتصادی حداقل به ۳۰ میلیارد فرانک خواهد رسید . کمکی معادل ۳۰ میلیارد فرانک هند را به ژاپن آسیای جنوبی تبدیل نخواهد کرد و نه هند را بصورت هم پیمان مسلم کشورهای متحده آمریکا در خواهد آورد که در برابر چین کمونیست فعالیت کند و نفوذش را خنثی نماید بلکه در درجه اول باعث خواهد شد که سطح زندگی بمیزان زیادی در هند بالا رود و زمینه برای حفظ دموکراسی مساعدتر شود .

(پایان)

مجله یغما - بحمدالله تعالی هندی های مقیم طهران از انواع نعمتها برخوردارند ، همگان متنعم اند و متمکن ، و اتفاقاً غالباً در همسایگی مجله یغما سکونت دارند .

به مناسبت تاجگذاری اعلیحضرتین *

جهان نو

هواپیما

پیش ازین دیدنداگر در عالم خواب و خیال
در زمان ما محقق گشته این امر محال
کادمی در آسمانها میپرد پی پر و بال
چونکه اندر آسمان از روی دریا و جبال
رفتم از بری به بری با هواپیمای نو.
چون هواپیما من و جمعی دگر در بر گرفت ،
از زمین سوی هوا مانند مرغی پر گرفت ،
نیرو از بنزین و آب و برق واذر گرفت ،
عمر يك ماعه سفر يك روز هم کمتر گرفت ،
وزجهان کهنه ما را برد در دنیای نو.

سینما

علم و صنعت بین که در گیتی چها کرده چها !
در عجب هستم من از این پرده سیما نما ؛
اختراعی حیرت انگیزست فیلم سینما ،
آدمك در پرده هم گویاست هم جنبدزجا ،
گوئی انسان است اندر صحنه این سیمای نو.

برق - تلگراف - تلفون

از تلگراف و تلفون من نمیگویم سخن
اینهمه عادی شده در دیدگان مردوزن ،
وزبخار و برق کافزونست اکنون در وطن ،
هر نوئی بعد از زمانی درجهان گردد کهن ،
از جهان نو شنو اکنون حکایت های نو :

کولر

از حرارت سردی آورده برون فصل تموز
زابتکارات شگفت مرد نو بشنو هنوز ؛
کان خنك سازد هوای گرم را در نیمروز
با چراغ برق نوری ساخته چون نورروز ،
روزهایی نو پدید آورده در شبهای نو .

رادیو

اختراعی کرده از امواج ناپیدا و نو
دستگاه تازه را بنهاده نام (رادیو) ،
تا کند با یارش از فرسنگها گفت و شنو ،
عالمی را شاد و غمگین کرده از این های و هو ؛
هم برد ، هم آورد ، آسایش این آوای نو .

تلویزیون

زین عجب تر اختراع تازه (تلویزیون)
کاورد از جعبه ای در صفحه ای عکسی برون ،

* به مناسبت تاجگذاری شاهنشاه و شهبانو ، اشعار بسیار به دفتر مجله رسیده که اگر همه چاپ شود خود کتابی خواهد شد . از آن میان چند قطعه انتخاب و در شماره بعد چاپ می شود ، و دعوی می کند بهترین اشعاری است که در این جشن تاریخی گفته شده .
اشعار لطیف و استادانه دکتر حریری از پاریس متضمن تاریخ تاج گذاری نیز هست .

نیست اندر جعبه عکسی گر بگردیش اندرون آید این نقش از هوا و گردد اینجا و از کون
معجزست این؟ یا که سحرست این؟ و یا رؤیای نو؟

نیلون

ساخته از جنس (نیلون) چون پرند و پر نیان طرفه کالای حریری درخور سیمین تنان ،
جامه و جوراب میدوزند و میبافند از آن ، نیست ابریشم بدین لطف و لطافت در جهان !
به ! چه زیبا و فرح بخش است این دیبای نو !

زیبای نو

نیست دیگر اختلاف از جنس و ذات و زادگی زن بود آزاد و دارد همچو مرد آمادگی .
باتو گویم نکته ای از عالم دلدادگی : گریه را ایند خود را دلبران با سادگی
حد زیبائی نخواهد داشت آن زیبای نو

عدالت اجتماعی و استغنائی نو

مردم اینجا ، هر کسی در کار خود آزاد بود زابتکار و فکر و رنج دست خود میبرد سود ،
نه زهمدیگر طمع گر ، نی بهمدیگر حسود ، بود دارای همه چیز آن کرا چیزی نبود :
(عدل و آزادی و کوشش) بود استغنائی نو

نیروی اتم

تا (پگاز)^۱ دانش افشوده سم و افشانده دم رفته تا قعر زمین ، بگذشته از « چرخ نهم »^۲
تا هویدا کرده دانشمند اسرار اتم گشته بی رونق علوم و حکمت یونان و رم ..
تا چه سازد در جهان کهنه این کالای نو ؟

فردای نو

این همه دانش که بینی هست آثار سحر کز پس شبهای تاریک قرون آمد بدر ،
آفتاب علم و آزادی چو تابد سربس میشود روشنتر از فردای فردای دگر ،
کاش میبودیم و میدیدیم آن فردای نو !
باش تا بینی سوی مریخ و زهره میروند ، بعد صد ساله فضا را يك شبه ره میروند ،
با فضاپیما و موشك جانب مه میروند ، مردوزن در این سفرها نیز همراه میروند ،
چون فرح با پهلوی با افسر زیبای نو .

دکتر افشار

ز نو ۲۲ مهر ماه ۱۳۴۶

۱ - Pegase نام اسب بالدار است در افسانه های قدیم یونان که در آسمان ها پرواز می کرده است .

۲ - اشاره است باین ایات : نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای ... (ظهیر قاریایی)
خراشید و پوشید شیر نکه شاه به سم پشت ماهی به دم روی ماه . (فتحعلی خان صبا)

یادداشت‌هایی درباره «جشن هنر»

جشن هنر شیراز از بیستم تا سیام شهریور ۱۳۴۶ مدت گرفت. گزارش روزانه جشن را روزنامه‌های طهران و شیراز چنان که معمول خبر گزاران است نوشته‌اند، در مجلات هم آنچه نویسنده این سطور دیده و خوانده خسرو شاهانی در «خواندنی‌ها»، پرویز لوشانی در «سپید و سیاه»، دکتر باستانی در «یغما»، مطالبی و انتقاداتی لطیف و طبیب آمیز مرقوم داشته‌اند که در خور تأمل است. این بنده هم که بدین جشن دعوت شده بود در نظر داشت یادداشت‌هایی تهیه و تنظیم کند، اما خوشبختانه توفیق نیافت و اینک به اصرار دوستان نکاتی چند که بخاطر مانده است باجمال بازگو می‌کند:

* بنده و دکتر مهدی حمیدی شیرازی و پژمان بختیاری هم سفر بودیم. دوهم سفر دانشمند و در شاعری استاد مسلم. در شیراز دکتر حمیدی بمنزل خویشاوندان خود رفت و بنده و پژمان در کوی دانشگاه هم منزل شدیم. پژمان آن قدر داستانهای ادبی و عشقی و تاریخی می‌داند و چندان شخص را مشغول می‌دارد که در مصاحبت وی هیچ گونه دلتنگی و خستگی احساس نمی‌شود. دکتر حمیدی هم چنانکه بازمایش رسید در سفر یاری شاطر است و رفیقی موافق، چمدان یکی از همراهان در میان دیگر چمدانها ناپیدا ماند. دکتر حمیدی خود پیام اتوبوس ها بر شد و دست‌های خود را مجروح و دیگر چمدانها را پایمال ساخت تا آن را بدست آورد. باری، با این دوبرگوار که از صفات و فضایل انسانی بهره‌ای تمام دارند، تا پایان مدت جشن معاشرت و مصاحبت دوام داشت.

* در فرودگاه شیراز خانم خجسته کیا با این که هیچ يك از ما را ندیده بود شناخت و خودش را میهمان دار ما معرفی کرد، اما از آن پس این بانوی زبان آور با استعداد زیبارا ندیدیم که در مراسم روزانه جشن سخت گرفتار بود.

* اقامت گاه ما عمارت شبانروزی دانشجویمان دانشگاه پهلوی تعیین شده بود در نزدیکی باغ ارم. این عمارت دو طبقه با رعایت دقایق اصول فنی و بانهایت زیبایی ساخته شده. برای دو نفر دانشجو دو اتاق دو قلو دريك دالان است که دارای حمام و روشویی مشترك است. هر اتاق در حدود شش متر است که پنجره‌اش بیابان باز می‌شود. تخت خواب و قفسه کتاب و چراغ متعدد دارد. عمارتی بدین آراستگی برای محصل بنده که ندیده‌ام. اگر قفسه کتاب را روبروی پنجره می‌ساختند شاید بهتر بود.

این جمله معترضه را هم عرض کنم، که روزی امیر اسدالله علم رئیس دانشگاه بایکی از متصدیان گفت و گو می‌کرد و من برخلاف ادب استراق سمع می‌کردم. رئیس دانشگاه

می گفت چرا در نظافت روشویی و حمام اطاق‌های دانشجویان توجه نمی شود ... و برآستی تعجب کردم که این مرد با همه گرفتاری‌ها به چه جزئیاتی متوجه است . آنان که بنده را می‌شناسند می‌دانند که اگر من از ستایشگران بودم وضع و حالی جز این داشتم اما حقایق را هم باز نگفتم خود گناهی است . باری، ساختمان دانشجویان شبانه‌روزی دانشگاه شیراز بسیار زیبا و پسنیدیده است . به دانشجویان عزیز توصیه می‌کنم بکوشند تا در آن راهی بیابند که خوشتر از این گوشه پادشاه ندارد .

* با دکتر حمیدی و پڑمان به منزل فریدون توللی رفتیم و معلوم است وقتی دوسه تن شاعر استاد اشعارشان را برای یکدیگر بخوانند خوش می‌گذرد . بنده با توللی سابقهٔ مصاحبت نداشتم . فریدون همکلی برآزنده دارد ، صدایش گیرا و صاف و جذاب است ، اشعاری را که در آن روز خواند لطیف و عاشقانه بود ، و مخصوصاً ترکیبات فخیم و تازه داشت . قصیده‌ای شیوا در ستایش خانمش ساخته بود که گویا در مجلهٔ زن روز طبع شده است یامی‌شود .

* روزی دیگر بنده و پڑمان به منزل محمد جعفر واجد رفتیم . واجد از بزرگان ادب شیراز است در مسائل ادبی و مخصوصاً دربارهٔ بعضی از ابیات حافظ سخن‌ها رفت . واجد می‌گفت ، «وصله» بجای «قصه» در این بیت :

معاشران گره از زلف یار باز کنید
شب‌خوش است بدین قصه‌اش دراز کنید

درست نیست . بدین قصه ، یعنی بدین گره‌گشودن از زلف یار ، زیرا گره‌گشودن از زلف یار مدت می‌گیرد و در نتیجه شب دراز می‌شود .

دیگر می‌گفت : احمد اطعمه که دکتر دبیرسیاقی در شمارهٔ شهریور ماه مجلهٔ ینما اشعارش را نقل کرده همان یسحاق اطعمهٔ معروف است که دیوانش چاپ شده ، و در طرائق-الحقائق جلد سوم ص ۵۵ تصریح شده که نامش احمد است در صورتی که از مقالهٔ دکتر دبیرسیاقی چنان مفهوم می‌شود که شاعری دیگر است . چون دیوان چاپی یسحاق بدسترس بود تصفح شد اشعاری را که دکتر دبیرسیاقی نقل کرده در آن نبود . قرار شد از دکتر دبیرسیاقی درخواست شود که در این باب توضیح دهند . واجد در مثلثات شیخ سعدی تحقیقاتی دقیق کرده و امید است نتایج او در مجلهٔ ینما چاپ شود .

* نخستین جلسهٔ جشن در شب هنگام دوشنبهٔ بیستم شهریور ۱۳۴۶ در پیشگاه علیاحضرت شهبانو فرح پهلوی در تخت جمشید افتتاح شد . مجلسی باشکوه و با عظمت بود . روشنائی‌ها که از فراز ستونها و از پناه دیوارهای شکسته می‌تابید حالی و جلوه‌ای تأثیر بخشنده داشت . پاسبانان کاخ با جامه و کلاه وریش سپاهیان دورهٔ هخامنشی چندان مؤدب و بی‌حرکت بودند که گوئی مجسمه‌هایی از نقش کاخ‌اند .

ورود شهبانو با کف زدن شدید مدعوین که بنظر می‌آمد از دو هزار تن بیش‌اند اعلام شد . وی در ایوانی مرتفع که دوازده پله داشت جای‌گزین گشت و افتتاح جلسه را اشارت فرمود . بی این که در این جلسهٔ افتتاحی ، آن هم در تخت جمشید و در حضور بانوی شاه کشور

سرود شاهنشاهی نواخته شود ، از آغاز تا پایان جلسه نوازندگان و خوانندگان خارجی هنرنمایی کردند با این که می گفتند این هنرمندان از اوستادان درجه اول جهان اند و با هزینه ای گزاف دعوت شده اند چنین بنظر می آمد که اکثریت مدعوین لطف و کیفیت هنر نوازندگان و خواننده را درك نمی کنند !

* برنامه ها معمولاً از ساعت ده آغاز می شد و نیمه شب پایان می یافت ، برنامه روزیشتی سینما بود ، فیلم هایی که بهتر از آن ها را در سینماهای درجه دوم و سوم طهران می توان دید !

* سه شنبه ۲۱ شهریور در استادیوم شیراز نمایش تعزیه اجرا شد که مورد توجه همگان خاصه اروپائیان واقع گشت . تعزیه خوانان یزدی که متعهد اجرای این برنامه بودند بخوبی از عهده برآمدند ، اما نه چون تعزیه خوانان عقدائی در خوربیا بانك . اشعار تعزیه هم بد نبود ولی جای جای باشتباه می خواندند .

* محفل خوانندگی و نوازندگی و طرب و نمایش و شعر ، در تالار دانشکده ادبیات و استادیوم شیراز و همه شب در حافظیه تشکیل می شد . بازار موسیقی خارجی چندان گرم نبود .

* موسیقی کلاسیک هند بوسیله استاد ولایت خان (سیتار) و به همراهی پاندیت شانتا پراساد (طبله) از کیفیت و معنویت همه را مجذوب و مسحور ساخت . موسیقی پاکستان نیز بهمان درجه از لطف و ظرافت بود . استاد خمیسو خان نوازنده (الغوزه - يك نوع قره نی) به همراهی استاد الله دته (طبله) و شیر حسین (دهل) وجدی و حالی خاص در حاضرین ایجاد کردند .

* هندی ها و پاکستانی ها در پائین قبر حافظ بر زمین نشستند نه چون دیگران بر صندلی . استاد خمیسو خان جامه ای سفید در بر و عمامه ای مولوی وار بر سر داشت . وضع و حال و حرکات سرواستغراق او ، سماع صوفیان را مجسم می ساخت . با کف زدن شدید حضار موسیقی هند و پاکستان تکرار شد .

* بزم موسیقی اصیل ایرانی که معمولاً در پایان برنامه ها تشکیل می شد گرم تر و خودمانی تر بود . از جمله نوازندگان نام : شهنازی ، عبادی ، کسائی ، و از خوانندگان نام : کریمی ، قوامی ، ایرج کیارس ، خاطره پروانه ، عهدیه بدیعی به خاطر مانده است . کسائی اصفهانی است و در زدن نی استادی بی همتا ، بعضی مدعی اند که در دنیا نظیرش نیست ، خواندن ایرج کیارس را که جوانی است مؤدب قبلاً ندیده و نشنیده بودم . اگر روزی در رادیو یا تلویزیون صدایش را شنیدند باینده هم عقیده خواهید شد که براستی خواننده ایست خوش آهنگ .

* در سراسر فضای وسیع حافظیه هزاران شمع در لگن می سوخت که منظره ای شاعرانه و بدیع داشت و این خود یکی از ابتکارات جالب جشن هنر بود .

* ۲۴ و ۲۵ شهریور ، برنامه شعر اجرا شد . روز اول ، از سعدی ، بهار ، ایرج .

نیما ، پروین اعتصامی ، مسعود فرزاد ، دکتر رعدی ، رهی معیری ، امیری فیروز کوهی و گلچین معانی قطعاتی خوانده شد .

پژمان بختیاری ، حبیب یغمائی ، محمدحسین شهریار ، دکتر خانلری و دکتر حمیدی هم که حضور داشتند اشعاری از خود خواندند ، شرکت دکتر خانلری و وقار وی رونقی به بزم ادب بخشیده بود . چون شهریار با خانواده خود آمده بود ، برای او منزلی خاص و وسایلی مطلوب فراهم آورده بودند ، و چنان می نمود که احترامی بیش دارد .

* در جلسه بعد قطعاتی از فریدون توللی ، احمد شاملو ، آینده ، محمد زهری ، سیاوش کسرائی ، عماد خراسانی ، سیمین بهبهانی ، مهدی اخوان ثالث ، سهراب سپهری ، نصرت رحمانی ، منوچهر آتشی ، منوچهر نیستانی ، فروغ فرخزاد قرائت گردید ، و آقایان سایه ، فریدون مشیری ، نادر نادرپور ، یدالله رؤیائی که در جشن شرکت کرده بودند نمونه هائی از اشعار خود قرائت فرمودند .

* گرد بر گرد قبر حافظ که از صحن باغ چند متر ارتفاع دارد چند ردیف صندلی گذاشته شده بود که در صف اول بانوان جوان بامینی ژوپ کوتاه نشسته و پای بر پای انداخته بودند گوئی ستون هائی لطیف و خوش تراش از مرمر جان دار عمداً به نظم و ترتیبی جالب توجه و بوضعی خاص قرار داده شده ، وصف این منظره زیبا از عهده کسی که ذوق و طبع جوان ندارد بیرون است .

چون پیرشدی حافظ از می کده بیرون شو رندی و طرب ناکی در عهد شباب اولی

* در حافظیه اطاقی را که در آخر باغ سابقاً کتابخانه بود « چای خانه حافظ ! » نامیده بودند ، روز ورود با پژمان بدانجا برای صرف چای رفتیم که راهمان ندادند .

* هم در حافظیه نمایشگاهی از هنرهای ظریفه کشور از قلمزنی و قلم کاری و دیگر هنرها ترتیب یافته بود ، که جمعی از هنرمندان بکار اشتغال داشتند .

* آرامگاه سعدی ، برخلاف حافظیه در این ایام آرام و بی هیاهو بود . و با پژمان مکرر بر مکرر آستانش را بوسیدیم . با اهتمام ناصر حکیمیان سعدیه را تمیزتر و منظم تر از سابق یافتیم ، بر مزار سعدی کتابخانه محقری است که بهتر است نباشد ، زینت این کتابخانه دوقاب نازیباست که با خطی نازیبا تر ابیاتی تهوع آور نوشته اند و به سعدی به هدیت داده اند! نمونه آن اشعار :

بامر شهنشاه کردن بپا
چه در قیر سعدی بلند شد بنا
معارف بلند کرد گلستان بپا
به عرفان و دانش شوند آشنا
روان روح سعدی درود خدا

سزاوار سعدی چنین بارگاه
خرد را نگر پادشاهی ببین
محمد رضا شاه معارف پسند
که بستان سعدی بخوانند همه
گلوگر که در قبر سعدی سرود

*

بگوش هوش سروشی بدوش گفت آگاه نما ستایش سعدی کنون فزون دلخواه
 به هنگ فرهنگ سعدی به رتبه شد سرهنگ ولی صف شعرای دگر مثال سپاه ..
 و از این چرندها که روی شاعران نوپرداز اسفیدی دارد . چرا دانشگاهیان و
 فرهنگیان شیراز خجالت نمی کشند ؟ آخرین هارا بریزید دور ...

* صرف غذا در سلف سرویس دانشگاه به بهترین نظم و خوراکها خوب بود . شهبانو
 هم يك روز چون دیگران در سلف سرویس غذا میل فرمود ، درست چون دانش آموزی ساده
 و بی پیرایه ، بالباسی موقر ، کیف بردست افکنده سینی غذا را برداشت و در گوشه ای نشست .
 بطور کلی شاه بانو خانمی است فهمیده و با دانش و خیراندیش و خودمانی ، و رمز
 محبوبیت شگفت انگیز او در میان همه مردم ایران همین صفات عالیة انسانی است .
 هنگامی که شاه بانو از سلف سرویس می خواست بیرون شود به مناسبت بیتتی چند که بارتجال
 ساخته بودم با اجازه اش خواندم ، توقف فرمود و تلمظ :

ای گرامی دخت ایران ، ای مهین بانوی شاه
 ای که از فر کیانی بر سرت افسر بود
 شهر شعر و شور و عشق و خرمی ، شیراز را
 سرفرازی هاست کان را سایهات بر سر بود
 مهربانی را نگر ، کاو بافر شاهنشهی
 بر یکی خوان بندگان را در یکی محضر بود
 هر که دانشمند شد تشویق دانشمند کرد
 وان که خود صاحب هنر باشد هنرپرور بود



خرم آن بانو که او را با جمال بخت و تخت
 از ادب پیرایه باشد وز هنر زیور بود
 در جهان علم و دانش شاه ما نام آور است
 لاجرم بانوی شه باید که نام آور بود
 گفت قرآن : صالحات از برای صالحین
 آری آری این چنین زن را چنان شوهر بود
 شاه را نیروی آرامش فزاید از فرح
 وین فرح جوئی بسود ملت و کشور بود
 باش تا بینی ز فکر و همت بانوی شاه
 شهر ایران را شکوه و شوکتی دیگر بود
 باش تا بینی ولی عهد ، با تدبیر شاه
 دولت شاهنشاهی را نخل بار آور بود

* در دانشگاه پهلوی (عمارت سلف سرویس) نمایشی از نقاشی‌های نو ترتیب یافته بود.
 بیشتر بینندگان از این هنرنمایی می‌ژکیدند و آشکارا لندند می‌کردند و اینان کسانی بودند
 که نقاشی‌های لطیف موزه شیراز را دیده بودند یعنی، مرتجعین هنری .

* رفتار متصدیان و مأموران نظم ، در حافظیه و استادبوم زنندگی بسیار داشت ، اگر
 در ورود به محافل هنری یکی دودقیقه هم تأخیر اتفاق می‌افتاد دعوت شدگان و خریداران
 بلیط را بوضعی توهین آمیز راه نمی‌دادند ... صندلی‌ها خالی و مشتاقان بر درگاه بودند...
 گویا خبرنگاران جرأید بهمین ناهنجاری‌ها اعتراض کردند و به طهران باز گشتند .

* روی هم رفته و بطور کلی، به عقیده بسیاری از صاحب نظران در تنظیم برنامه جشن هنر
 شیراز دقتی و توجهی که می‌باید نشده بود .

تمبری مخصوص طبع نکرده بودند، کارت پستال‌هایی زیبا و رنگین از سعدیه و حافظیه
 و تخت جمشید و دانشگاه پهلوی و مسجد و بازار وکیل و مزار ایش و موزه و کتابخانه و
 نقاشی‌ها و قرآن دروازه قرآن و باغ‌ها و سروها و امثال این آثار که در سرزمین عزیز پارس
 بسیار است مطلقاً به دسترس نبود ، کتاب فروش‌ها آثار سعدی و حافظ را با قطع و چاپی زیبا و
 مرغوب آماده نداشتند . از ترانه‌های شیرین خوش آهنگ محلی گوش و هوش ظریف طبعان
 نوازش نمی‌یافت و از این گونه دقایق ... که هر کس باید نکته‌ای را یاد آور شود که همه چیز
 را همگان دانند .

از دکتر روبن سواك
نویسنده بزرگ ارمنی زبان
ترجمه دکتر هراند قو کاسیان

جنون الکلی

-۱-

مثل سگ كتك خورده ئی میلرزید . دونکهبان قوی هیکل دوطرفش را گرفته بودند و او را به پیش میبردند . چشمانش را با قیافه ملتمس و مضطرب بمن دوخته بود و باتمام توانائی پاهایش از خود مقاومت نشان میداد و مثل حیوانی که بسوی کشتارگاه برده میشود از خود دفاع میکرد . باخوشروئی باو گفتم :

- ترس ، ترس ، اینجا بیمارستان است . من پزشك اینجا هستم .
- مرا میکشند . مرا میکشند ، آقای دکتر دسمن بدامنت مرا میکشند ... میکشند .
- چرا . مگر چی شده ؟
- نمیدانم ، نمیدانم ، من آدمی نیستم که در حق کسی بدی کرده باشم امروز ده روز است که بمن شکنجه میدهند . حرف مرا باور کنید آقای دکتر . خواهش میکنم حرفم را باور کنید . من آدم معقولی هستم . من کسی را نکشتم . او بمرگ طبیعی مرد .
- او کیست ؟
- مادرم . مادر پیرو ناتوانم . او خو ؟ د بخود مرد . بقیه راهم من نکشتم . دکتر بقیه را ...
- بقیه چه کسانی هستند ؟
- بچه هایم . بچه هایم ...
- و صدایش ضعیف تر شد . دندانهایش فشرده شده و بطور وحشتناکی آنها را رویهم سائید . گردنش را کج کرده و سرش را پائین انداخته بود . يك طرف صورتش پرچین و چروك بود و هردو فکش بسختی بهم فشرده شده بود .
- آقای دکتر ، سه روز پیش بود ، شب شنبه اصلا نخوابیدم . تمام شب جلوی پنجره ام

۱- دلیریم ترمنس. Delirium - Tremense یا بیماری «جنون الکلی» که باتوهمات بیماری در هنگام خواب شناخته میشود . در نظر بیمار حشرات و حیوانات كوچك و بزرگ مثل سوسك . عقرب . مار . موش . ببر و پلنگ و غیره مجسم میگردد . بیمار در خواب آنها را تعقیب میکند یا از آنها میگریزد . این حالت در اثر افراط در نوشیدن مشروبات الکلی عارض میشود و همراه با اختلالات روانی مثل ترس ، وحشت ، خشم و کابوس توأم با اختلالات جسمی مانند استفراغ ، لرزش و ناراحتیهای گوارشی و غیره ظاهر میگردد . مبتلایان باین بیماری بیشتر پس از دچار شدن بیک عارضه عفونی از پای در میآیند و یا در يك تب شدید حالات روانی آنها شدت پیدا میکند و باتوسل بخود کشی بزندگی خود خاتمه میدهند . مترجم .

زمزمه میکردند . اول دو نفر بودند . آن وقت سه نفر شدند . چهار نفر شدند . ده نفر شدند ...
دکتر من . آنچه را که بچشم خودم دیدم میگویم .

- چیزی هم شنیدی ؟

- البته . البته . اول فقط زمزمه‌ئی بگوشم خورد . آن وقت صدای رفت و آمد عابران
و صدای سوت ... ولی دست آخر همه چیز را به روشنی شنیدم . یکی گفت . « مادرش را از پا
در آورده است . » سایرین گفتند . « البته . البته . بچه‌هایش را هم کشته است . نردبان
بیاورید تا از پنجره داخل شویم . يك طناب ... يك چاقو ... مواظب باشید . مواظب باشید . »
سراسیمه و وحشت زده در را باز کردم و پا به فرار گذاشتم . آنقدر دویدم نایکجائی
در زیر باران از حال رفتم و خوابم برد . صبح که چشم‌هایم را باز کردم . دندان‌هایم کلید شده بود .
صدایش بسختی از لای دندان‌ها شنیده میشد . کلماتش بریده بریده نامربوط بود و با
لکنت ادا میشد . روی صورتش لکه‌های کبود و پف کرده‌ئی بچشم میخورد گویا بر اثر ضربه
هائی بود که بآن وارد شده بود . سرو صورتش با پارچه سفیدی پیچیده شده بود و از لابلای آن
قطره‌های خون سیاه شده بیرون میزد و روی پیشانی‌اش خط‌های قرمز رنگی را بوجود میآورد .
معمای پیچیده‌ئی بود . خیر . بنظر نمی‌رسید که حرف‌هایش راست باشد . با اینهمه دروغ هم نبود .
چرا که در عمق چشم‌های تارش رنج و اضطراب خاصی خوانده میشد . رنج و اضطرابی که از بیانش
عاجز بود با اینهمه آن را با همه وجودش احساس میکرد . در کابوس وحشتناکی دست و پا میزد .
کابوسی با چشمانی باز که از يك هفته پیش آغاز شده بود و هنوز هم ادامه داشت .
- بیشتر از يك هفته است که توی گوشم فحاشی میکنند . فریاد میکشند . ناله میکنند .
می‌ترسم چشم‌هایم را ببندم . هنوز پلک‌هایم بهم نیامده . شعله‌های قرمز رنگی با اشعه آفتاب
یکی میشود و بصورت موجودات ریزی از درون حفره‌های وجودم باین سوء آن سو میروند .
قهقهه سر میدهند و توطئه میکنند . اطاقم پر از حشرات سیاه و موزی است که توی رخت‌خوابم
بال در می‌آورند . از ساق پاهایم بالا میروند و از شانه‌هایم سرازیر میشوند .
شب گذشته . از سر شب تا صبح مثل آن بود که کیسوی مردگان را توی حلقم فرو
می‌برند ...

کلماتش را وحشت زده و با تردید بیان میکرد . گویا در پشت دندان‌های کلید شده‌اش .
زبان‌ش می‌لرزید با و گفتم « دست‌هایت را باز کن » دست‌هایش را هنوز کاملاً باز نکرده بود انگشتانش
بطور محسوسی می‌لرزید . لرزش زبان و انگشتانش از می‌گساری بیش از حد . خبر میداد . پرسیدم :

- آب میخوری ؟

- گاهی ... گاهی ..

- چند سال داری ؟

- پنجاه سال . شاید هم بیشتر .

- زن داری ؟

- نیمه متأهل و نیمه مجرد .

- بچه چطور ؟

- شش تا بچه داشتم . چهارتای آنها توی گورستانند .

— پس بقیه؟

— بقیه را مادرشان برداشت و بچاک زد.

— ببینم آنها چطور امرار معاش میکنند؟

چهره‌اش پرچین شد و شانه‌هایش را بالا انداخت و گفت:

— مادرشان زن زیبایی است.

از دست رفتن عواطف انسانی باردیگر عوارض دائم الخمر بودن را پیش نظر مجسم کرد. خوب میدانستم که الکل نه تنها جسم را دستخوش زیان میسازد بلکه به روان هم خدشه وارد میکند ولی سرانجام روزی هم خواهد آمد که در این پیکر مسموم و نزار افکاری پایه بگیرد. طغیان کند. سرکش شود و او را از خود متنفر و حشت زده گرداند.

هذیانی که از الکل ناشی میشود. شاید جهنم وحشتناکی باشد که حتی بفکر دانه هم نرسیده باشد. آدم دچار هیجانات خاصی میشود که خود انتظارش را میکشیده است. این هذیان کابوسی است با چشمانی باز که نه تنها در طول یک شب خودی نشان میدهد. بلکه در طول یک هفته نیز دست بردار نیست و گاهی تا آخر عمر باقی میماند.

رنج و آزاری که نتیجه این کابوس است آن چنان همه جانبه است و بیمار آنقدر به حقیقت کابوس خود اطمینان دارد که در یک لحظه مرگ را برزندگی ترجیح میدهد و با آغوش باز می‌پذیرد. بسیاری از خود کشی‌هایی که نامعلوم است. برای ما پزشکان جز این علتی نمیتواند داشته باشد.

وضع این شخص از این نظر بسیار جالب بود که آنقدر در بند هذیان و توهمات چشم و گوش خود بود و چنان عاف‌گیر و از خود بیخود شده بود که فرصت پیدا نکرده بود عمل خود کشی را بانجام برساند. این را خوب میشد از سر پرخونش تشخیص داد...

— دیشب وقتی توی خیابان قدم می‌زدم. مردی را دیدم که لباسهای سیاه رنگی بتن داشت او را شناختم اما نمیدانستم کی و کجا به او برخوردیم. همینقدر میدانستم که دشمن منست آن وقت هنگامیکه از پیچ خیابان گذشتم شخص دیگری را دیدم و بعد انبوه آدمها را میدیدم که یکی پس از دیگری در حرکت بودند. عده‌ای از پیش و عده‌ای دیگر از دنبال مرا تعقیب میکردند در همین جا بود که راهم را گم کردم. در طرف چپ باغی به چشم خوردم. وارد آنجا شدم و در گوشه آشپزخانه خودم را پنهان کردم. تاریکی همه جا را فرا گرفته بود. بیش از یک ساعت در همان حال ماندم. آنوقت صدائی شبیه صدای خزیدن خزنده‌ای بگوشم خورد که کم کم نزدیک میشد. پریشان و مضطرب چراغ را روشن کردم. از پشت پنجره سه تا قیافه را دیدم که رفته رفته بتعدادشان می‌افزود.

درست در همین لحظه در گوشه آشپزخانه چشمم به انبری افتاده بود و با آن چند ضربه بسرو سینه خود وارد کرده بود، در همین وقت از داد و فریاد وحشیانه‌اش اهل خانه بیدار شده بودند و او را به بیمارستان آورده بودند تا از او پرستاری و مواظبت شود و پیکر نزار و مسمومش را درمان کنیم تا بتواند پس از بیرون آمدن از بیمارستان باردیگر میخوارگی را از سر بگیرد. راستی چه حرفه غم‌انگیز و چه مسئولیت رنج‌آوری.

آتش همه‌اش در این فکر بودم که چگونه این مرد توانسته بود باین کارها دست بزند

اضطراب یکدم آزادم نمیکرد. درحالیکه... در همان شب او در يك کابوس هذیان آمیز و باتبی شدید انتحار کرده بود. روز بعد جسدش را روی تخت کالبد شکافی قرار دادیم. چرا که معمولاً لاشه بیماران بی صاحب بیمارستان در اختیار ما قرار نمیگرفت. درست در همان هنگامیکه ارباب يك با صدای مخصوصش جمجمه او را دوانیم میکرد تا ضایعه مغزش را بر ما روشن سازد. در اطاق بآرامی باز شد. زنی ژنده پوش با دو پسر بچه چشم بپا دوختند. همسر همان میخواره بود که برای عیادت شوهرش به بیمارستان آمده بود و به همه سر کشیده بود تا دست آخر از سالن کالبد شکافی سر در آورده بود.

بجای خود میخکوب شد. حتی ناله‌ای هم نکرد. بیدرنک در سالن را برویش بستیم و دو پزشك همانطور که دو سر ارب در دستهایمان مانده بود مثل دو جنایتکار بهم خیره شدیم. هنوز بانك ضجه و ناله‌های پسر بچه‌های میخواره از لابلای در و دیوار در گوشم طنین انداز است:

— بابا، بابا، برایت نارنج آورده‌ایم، بابا... پایان

یغما

مجله‌های ادبی، هنری، تاریخی

مدیر مؤسس: حبیب یغمائی

تأسیس در فروردین ۱۳۲۷

دفتر اداره: خیابان شاه آباد - کوچه ظهیر الاسلام - شماره ۲۴

تلفون ۳۰۵۳۴۴

بهای اشتراك سالانه: سی تومان - تك شماره: سه تومان

خارج از ایران: سه لیره انگلیسی

انتشار مؤسسه

مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۴۳

برنامه ریزی در پنج کشور اروپای غربی و شرقی
« نروژ - هلند - یوگوسلاوی - لهستان - شوروی » .

ترجمه دکتر ابوالفضل قاضی

۴۴

جمعیت شناسی عمومی جلد دوم .
تألیف دکتر جمشید بهنام

۴۵

پامدی « طایفه‌ای از بختیاری »
تألیف دکتر ورجاوند ، هوشنگ کشاورز و ...

منتشر شد

مرکز فروش :

فروشگاههای امیرکبیر و سایر کتابفروشیها



سازمان کتابهای صبی

احمد

اثر عبدالرحیم طالبوف

عبدالرحیم طالبوف در سال ۱۲۵۰ ه. ق در تبریز به دنیا آمد. ۸۰ سال زندگی کرد. از روشنفکران بنام آغاز مشروطیت ایران و از پیشگامان ساده نویسی در زبان فارسی بود. احمد اولین اثر طالبوف است که شهرتی بسزا دارد و بسیار از مشکلات اساسی اجتماعی ایران را مطرح کرده است. طالبوف در آثار خود کوشیده است علتهای اساسی عقب ماندگی ملت ایران را روشن نماید و راههای پیشرفت جامعه را نشان دهد. احمد قهرمان کتاب، فرزند خیالی نویسنده است.



سازمان کتابهای صبی

آفرینندگی در زندگی کودکان

اثر مارگارت مید

ترجمه مینا بهنام

خانم مارگارت مید به سال ۱۹۰۱ در فیلادلفیا چشم به جهان گشود و تحصیلات عالی خود را در رشتهٔ مردم‌شناسی در برنارد کالج و دانشگاه کلمبیا تکمیل کرد. از آن پس در مقام دانشیاری و استادی به کار تحقیق و مطالعهٔ وسیع پرداخت و با هیئتهای مختلف در جزایر اوقیانوس کبیر و در جزایر جنوب شرقی آسیا در احوال مردم و فرهنگهای مختلف بررسیهای وسیع و عمیق کرد. آثار مید بسیار و کارهای او همه جالب و ارزنده است. کار وی در همه علوم انسانی و از جمله در تغییر فکر و روانشناسان تأثیری شگرف داشته است. در جهان ما نظیر میدانگشت شمار است. این خانم گرانقدر به پاس خدمات و تحقیقات عالی خود سرانجام به استادی دانشگاه کلمبیا و اخیراً به ریاست فدراسیون جهانی بهداشت روانی رسیده است.

چند جمله‌ای از کتاب

بامداد که شما سرگرم کار منزل هستید ناگهان کودک دو ساله شما با بانگی پراز شگفتی یاری می‌طلبد. لحظه‌ای بعد می‌بینید که فرزند شما خود را به سوی پنجره می‌کشد و بادهای باز و چشمانی گشاده به نخستین برف‌زندگی به‌شیار خود - که شب پیش به زمین نشسته است می‌نگرد. نگاههای پیاپی او به شما و به ردپوش سفید بیرون داستان شکفت‌زدگی او را باز خواهد گفت. يك نگاه یا يك کلمه از شما آتش اشتیاق او را تیزتر می‌کند. شور و شغف او در این کشف ناگهانی دست کمی از اعجاب نخستین مسافر مریخ ندارد. «خانم مارگارت مید مردم‌شناس و مربی نامدار آمریکایی این موضوع جالب را با بینش کم‌نظیر خود به شیوه‌ای دل‌انگیز در این کتاب کوچک پرورانده است به عقیدهٔ وی اختراعات و اکتشافات جهانی در زندگی کودکان از نو تکرار می‌شوند به شرط آنکه ما فقط به مختصر راهنمایی - نه پرگویی - دربارهٔ آنها اکتفا کنیم.



شرکت سهامی بیمه ملی
خیابان شاهرضا - نبش ویلا

تهران - تلفون خانه ۶۰۹۴۱ - ۶۰۹۴۵

مدیر فنی ۶۰۱۶۶ - خسارت ۶۱۳۵۶۹

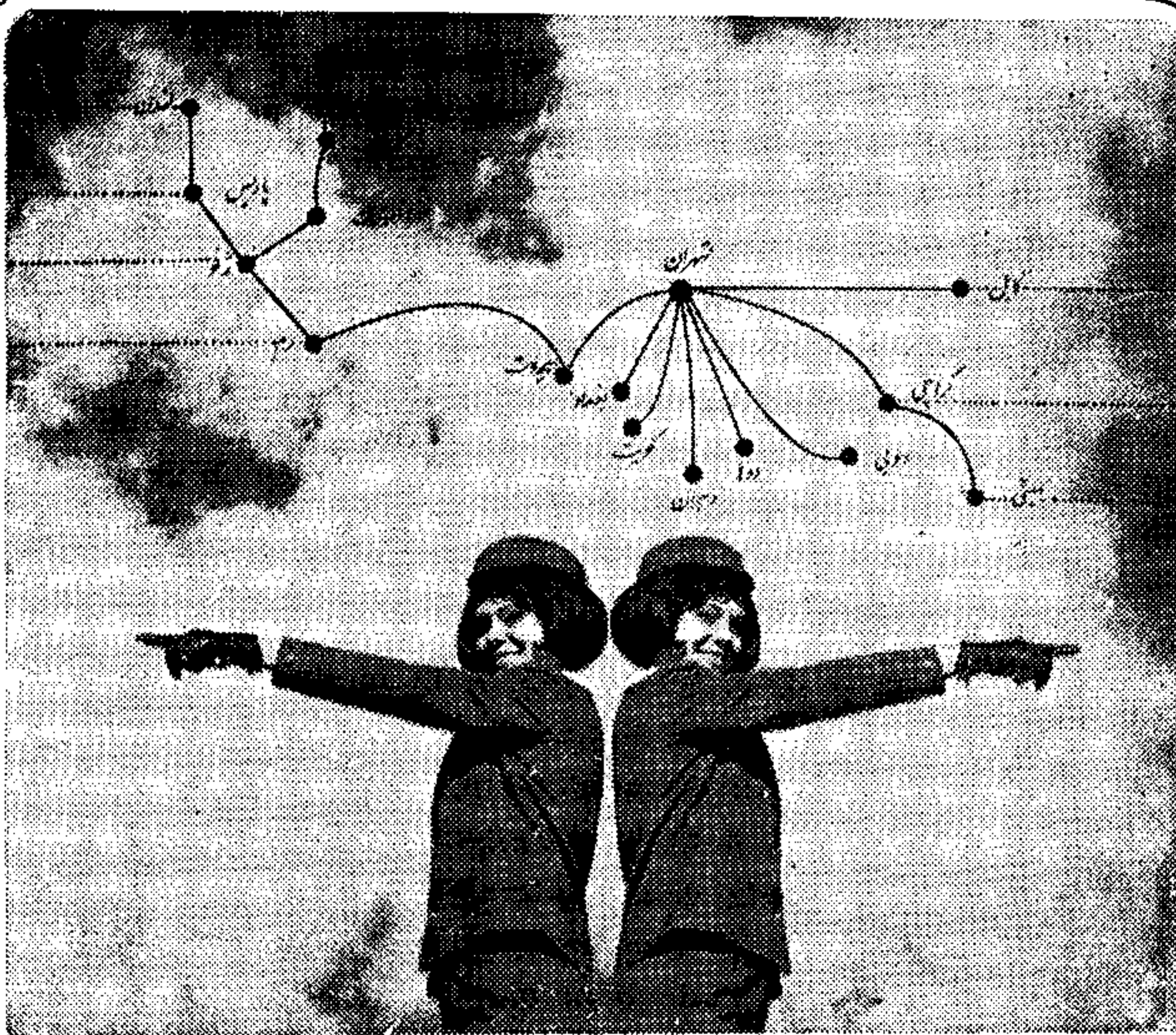
قسمت باربری ۶۰۱۹۸ - عمر ۴۹۱۱۸

همه نوع بیمه

عمر - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره

نشانی نمایندگان

قسمتهای : عمر - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره	
آقای حسن کلباسی : تهران	تلفن ۲۳۷۹۳-۲۴۸۷۰
دفتر بیمه پرویزی : تهران	تلفن ۶۹۳۱۴-۶۹۰۸۰
آقای شادی - تهران	تلفن ۳۰۴۲۶۹-۳۱۹۴۶
آقای مهران شاهگلبدیان - تهران	تلفن ۶۲۹۶۷۳-۴۹۰۰۴
دفتر بیمه پرویزی - خرمشهر	خیابان فردوسی
دفتر بیمه پرویزی - شیراز	سرای زند
دفتر بیمه پرویزی - اهواز	فلکه ۴۴ متری
دفتر بیمه پرویزی - رشت	خیابان شاه
آقای هانری شمعون - تهران ، تلفن	۶۲۳۲۷۷
آقای لطف الله کمالی - تهران تلفن	۶۱۳۲۳۲
آقای رستم خردی - تهران ، تلفن	۶۵۸۷۶-۶۰۲۹۹



به ۱۵ شهر اروپا و خاور میانه

با هواپیماهای مدرن جت بوئینگ ۷۲۷

هواپیمایی ملی ایران «پما»

و از آنجا به تمام نقاط دنیا مسافرت کنید

پروازهای منظم «پما»

۳۰ شهر داخلی ایران را به شبکه بالامتصل میسازد



برای کسب اطلاعات بیشتر خواهشمند است به آژانس مربوطه خود و یا دفتر فروش مرکزی هواپیمایی ملی ایران شماره ۱ و ۲ خیابان ویلا مراجعه فرمائید

ایرانول البرز
H.O.D

برای موتورهای
بنزینی

ایرانول

بهترین روغن برای هر نوع موتور

ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
سوپر شارژ و ممتاز برای
دیزلهای غیر سوپر شارژ



ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
غیر سوپر شارژ و ممتاز
برای موتورهای بنزینی